

## حقوق بین‌الملل عرفی در مورد تابعیت مضاعف

نوشته: آنتونیو کاسس  
(استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه فلورانس  
- ایتالیا)  
ترجمه نصرت‌الله حلمی

### اشاره

«آنتونیو کاسس»، استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه فلورانس ایتالیا، در این مقاله موضوع اقامه دعوی یک تبعه مضاعف علیه یکی از کشورهای متبوع خود نزد یک مرجع بین‌المللی را در محدوده حقوق بین‌الملل عرفی مورد بررسی قرار داده است که برای تأیید مواضع ایران در پرونده الف/18، مورد استفاده و استناد قرار گرفته است.

ترتیب کلی مباحث در این مقاله عبارت است از: رویه مراجع قضایی بین‌المللی و عمل دولتها تا سال 1930، کنوانسیون 1930 لاهه و اثر آن بر قاعده حقوق بین‌الملل عرفی، مبنا و منطق قاعده حقوق بین‌الملل عرفی، و رویه مراجع قضایی بین‌المللی و عمل دولتها در سالهای اخیر. در بخش نهایی مقاله نیز موضوع تابعیت مضاعف در دیوان داوران ایران - ایالات متحده مورد تجزیه و

تحليل قرار گرفته است. ذکر این نکته ضروري است که نظرات آقاي كاسس در مورد يكنواخت بودن آراي مراجع قضائي بين‌المللي تا پيش از سال 1930 و يا عدم وضوح متن بيانيه‌ها در خصوص دعاوي اتباع مضاعف، محل تأمل است؛ مع الوصف به‌عنوان برداشتهاي يك صاحب‌نظر مستقل در خصوص موضوع تابعيت مضاعف، مفيد به نظر رسيد و لذا بدست چاپ سپرده شد که ملاحظه مي‌گردد. ضمناً متن تصميم ديوان داوري در خصوص پرونده الف/18 و تابعيت مضاعف نيز متعاقب همين مقاله چاپ شده است تا هم خوانندگان محترم از تصميم ديوان و نحوه استدلال آن در زمينه اين موضوع مطلع شوند و هم حسن استفاده از مقاله پروفيسور كاسس تسهيل گردد.

«مجلة حقوقي»



## تذکار

هدف از ارائه این نظر حقوقی، روشن ساختن مقررات حقوق بین‌الملل در باب این مسئله است که آیا دولت‌ها می‌توانند به نفع افرادی که هم تابعیت آنها و هم تابعیت دولت خوانده را دارند، به اعمال حمایت سیاسی مبادرت ورزند؟ برخی از صاحب‌نظران را عقیده بر این است که به علت تساوی حاکمیت دولت‌ها (دکترین مساوات)، اعمال حمایت سیاسی به سود این‌گونه افراد مقدور نیست؛ لیکن برخی دیگر، برعکس، بر این عقیده‌اند که قاعده حقوق بین‌الملل در این خصوص، دکترین تابعیت مؤثر یا غالب است که طبق آن بایستی تابعیت دولتی را که فرد ذینفع پیوندهای نزدیکتری با آن دارد، مرجح شمرد.

در این بررسی چگونگی مقررات حقوق بین‌الملل در مورد تبعه مضاعفی که از تابعیت دولتی که علیه آن دعوی بین‌المللی اقامه شده، یا حمایت سیاسی اعمال کرده، برخوردار نیست، مورد بحث و توجه قرار نخواهد گرفت.

پیدایش و رشد قاعده حقوق بین‌الملل ناظر بر حمایت سیاسی و قضائی از تبعه مضاعف، روندی سریع، یکنواخت و منسجم نداشته و تا مقطع زمانی خاصی، رویه بین‌المللی دستخوش ابهام و تشتت بوده است؛ ریشه‌یابی عوامل

گوناگون این رویه ضروری به نظر می‌رسد. مهمترین نقطه عطف در این زمینه، کنوانسیون 1930 لاهه در باب مسائل خاص مربوط به تعارض قوانین تابعیت (که اختصاراً کنوانسیون 1930 لاهه نامیده می‌شود) به شمار می‌رود. از این رو نخست، رویه بین‌المللی تا قبل از کنوانسیون لاهه مورد بررسی قرار خواهد گرفت و پس از بررسی قواعد مربوط به کنوانسیون لاهه در این باب، به تشریح کیفیت تحول رویه بین‌المللی در دوران بعد از 1930 خواهیم پرداخت.

همچنین در این بررسی بدو رویه قضایی و سپس رویه دولتها مورد مطالعه واقع می‌شود. ویژگیهای خاص مسئله مورد بحث از آن رو چنین شیوه‌ای را ضروری می‌سازد که تحول رویه دولتها در واقع با رویه قضایی بین‌المللی مرتبط بوده و یا به صورت واکنشی در قبال رویه قضایی بین‌المللی صورت گرفته است. شکل‌گیری قواعد مربوط به تابعیت مضاعف به‌طور عمده ناشی از اقامه دعاوی خاصی در محاکم بین‌المللی بوده و بنابر این رویه قضایی مقدم بر رویه دولتها و حتی تا حدود زیادی در چگونگی آنها، مؤثر بوده است.



## 1

### پیدایش قاعده عرفی بین‌المللی در باب تابعیت مضاعف

#### 1- رویه قضایی بین‌المللی تا قبل از سال 1930

در رویه قضایی سالهای بین پایان قرن نوزدهم تا سال 1930 چهار روند عمده به چشم می‌خورد که با یکدیگر تجانس و تشابهی ندارند و به همین سبب موجب بروز ابهاماتی در مناسبات قضایی بین‌المللی تا سال 1930 گردیده‌اند. این چهار روند که ذیلاً مرور می‌شوند، عبارتند از:

الف - دکتربین مساوات.

ب - دکتر ترجیح تابعیت کشور اقامتگاه تبعه مضاعف.

ج - دکتربین تابعیت مؤثر.

د - دکتربین ترجیح تابعیت کشور فاتح.

الف - آرای که به موجب آنها محاکم بین‌المللی برای رسیدگی به دعاوی افرادی که تابعیت هر دو دولت خواهان و خوانده را داشته‌اند، ذی‌صلاح شناخته نشده‌اند.

کمیسیون امریکا و انگلیس که در سال 1971 تشکیل گردیده بود، نخستین پرونده از این نوع را در سال 1873 مورد رسیدگی قرار داد که مربوط به دعوی اوصیای «الکساندر»<sup>1</sup> بود و آقای «فریزر»<sup>2</sup> عضو امریکایی کمیسیون در این پرونده چنین اظهار عقیده نمود:

«به عقیده عموم، رویه دولتها در مواردی که کسی خود را گرفتار مشکلات ناشی از تابعیت مضاعف می‌کند این است که او را به حمایتی واگذارند که در قوانین داخلی کشور دیگر، که وی تبعه آن نیز محسوب می‌شود، برای او پیش‌بینی شده است. رسیدگی به شکایات وی علیه آن دولت دیگر به‌عنوان یک امر بین‌المللی به معنای آن است که به صلاحیتی مافوق صلاحیت آن دولت دیگر، که وی تبعه آن نیز به شمار می‌رود، قائل شویم و این فرض وضعیت بغرنجی بوجود خواهد آورد؛ زیرا هیچ دولتی حق دولت دیگری را برای مداخله از جانب کسی که

---

1. The Executors of R-S.C.A. Alexander.

2. James S. Frazer.

هنوز او را تبعه خود می‌داند، برسمیت  
نمی‌شناسد.»<sup>3</sup>

به طوری که ملاحظه می‌شود در نخستین  
پرونده مطروحه، این نکته بروشنی  
خاصر نشان گردیده است که منطق این  
قاعده، چیزی جز ضرورت صیانت حاکمیت  
دولت نیست.

پس از جنگ جهانی اول کمیسیون‌هایی  
توسط مکزیك با چند کشور اروپایی تشکیل  
گردید که پرونده‌های دیگری از این نوع  
را مورد رسیدگی قرار دادند. در پرونده  
مربوط به ماترك «ژان باتیست کایر» علیه  
دولت مکزیك<sup>4</sup> که توسط کمیسیون فرانسه و  
مکزیك مورد بررسی قرار گرفت، دعوی  
مربوط به بانویی بود که در مکزیك متولد  
شده و در اثر ازدواج با يك تبعه فرانسه،  
تابعیت مکزیکی خود را طبق قوانین مکزیك  
ترك نموده و در 1929 پس از مرگ شوهر  
فرانسویش، به‌عنوان تبعه فرانسه علیه  
مکزیك به اقامه دعوی پرداخته بود.  
کمیسیون مزبور در این پرونده اظهار

---

3. MOORE, international arbitration, vol, III, p. 2529-2531 at p. 2531.

4. Jean Baptiste Caire V. Mexico.

عقیده نمود که چون نمایندۀ مکزیك نتوانسته ثابت کند که خواهان پس از فوت شوهرش رجوع به تابعیت مکزیکی خویش کرده است، بنابراین باید چنین فرض کرد که مشارالیها تابعیت فرانسوی ناشی از ازدواج را کماکان حفظ نموده و لذا کمیسیون صلاحیت رسیدگی ماهوی به دعوی را دارد.<sup>5</sup> بنابراین، استدلال رئیس کمیسیون مزبور برای اصل استوار بود که در صورت اثبات برخورداري خواهان از تابعیت هر دو دولت فرانسه و مکزیك (یعنی دولتهای خواهان و خوانده)، دعوای وی به علت فقدان صلاحیت کمیسیون مردود شناخته می‌شد.

در سال 1927 رئیس کمیسیون آلمان و مکزیك در پروندۀ «کارلوس کلمپ»<sup>6</sup> نظر مشابهی اتخاذ نمود و اظهار داشت: «قاعده کلی معمول در کمیسیونهای مختلف این بوده است که هرگاه خواهان تابعیت هر دو کشور (خواهان و خوانده) را داشته باشد، دعوی قابل رسیدگی نیست؛ زیرا هیچ يك از دو دولت قدرت

---

5. Reports of international arbitration awards, vol. 5, pp. 526-527.

6. Carlos Klemp.

تحمیل قوانین خود را بر دولت دیگر  
برای استیفای حق ندارد. وقتی حقوق دو  
دولت مساوی است، دعوی قابل رسیدگی  
نیست.<sup>7</sup>

در اینجا بی‌مناسبت نیست به پرونده  
دیگری که اغلب به اشتباه مورد استناد  
قرار گرفته است نیز اشاره شود و آن  
مربوط به دعوی «کارلوس اولندنبرگ»<sup>8</sup>  
علیه دولت مکزیك است که در 1929 توسط  
کمیسیون انگلیس و مکزیك مورد رسیدگی  
قرار گرفته است. در این پرونده چون  
نمایندگان هر دو دولت در مورد چگونگی  
حل مسئله تابعیت مضاعف توافق نظر  
داشتند، لذا کمیسیون از صدور هرگونه  
رأیی در باب تابعیت مضاعف خودداری  
ورزید. نماینده مکزیك در این رابطه  
اظهار داشت:

«... حتی اگر تابعیت انگلیسی خواهان  
و خواندگانش محرز می‌گردید، آنان در  
عین حال تبعه مکزیك نیز به‌شمار  
می‌رفتند؛ به عبارت دیگر... کمیسیون با

---

7. Reports of international arbitration awards, vol. 5, p. 538.

8. Carlos L. Oldenbourg.

موردي از تابعیت مضاعف مواجه می‌شد. در این‌گونه موارد، اصلی که عموماً پیروی شده این است که تبعه مضاعف نمی‌تواند علیه یکی از کشورهای متبوع خود در یک محکمه بین‌المللی اقامه دعوی نماید. چنین کسی نه خود می‌تواند علیه دولت خویش در یک دادگاه بین‌المللی اقامه دعوی کند و نه هیچ دولتی می‌تواند از جانب وی به چنین اقدامی مبادرت ورزد»<sup>9</sup>.

نماینده انگلیس با اینکه در مسائل موضوعی پرونده نظری مخالف داشت، اما اصل فوق را مورد تأیید قرار داد. به عقیده وی:

«مسئله تابعیت مضاعف در لوایح کتبی مطرح نشده و دولت انگلیس در موارد برخورد باتابعیت مضاعف، از عقیده همان صاحب‌نظرانی که همکار مکزیکی‌اش بدانها استناد ورزیده است، پیروی می‌نماید»<sup>10</sup>.

---

9. BORCHARD, The diplomatic protection of citizens abroad, p. 587, RALSTON, The law and procedure of international tribunals, p. 172.

10. Reports of international arbitration awards, vol. 5, p. 75.

علاوه بر این «دکترین مساوات» در پرونده پینسون نیز آمده است که ذیلاً توضیح و توجیه می‌شود:

در سال 1928 کمیسیون فرانسه و مکزیک در جریان رسیدگی به دعوی «ژرژ پینسون»<sup>11</sup> علیه دولت مکزیک، نظریه‌ای را که به موجب آن دعوی تبعه مضاعف در دادگاه‌های بین‌المللی قابل رسیدگی نیست به تفصیل تشریح نمود.

آقای «ورژیل»<sup>12</sup> حقوقدان نامدار هلندی که سمت ریاست کمیسیون را داشت، در رأی خویش به تفصیل موضوع تابعیت مضاعف خواهان را مورد بحث قرار داد و پس از اعلام محرز بودن تابعیت فرانسوی خواهان و پیش از بررسی ادعای مکزیک مبني بر برخورداری وی از تابعیت مکزیک که مآلاً موجب رد دعوی به علت تابعیت مضاعف خواهان بود، خاطرنشان ساخت که دکترین مورد استناد مکزیک هر چند «به طور نسبی در حقوق بین‌الملل عموماً جا افتاده است» اما «شرایطی» نیز دارد که عبارتند از:

---

11. George Pinson.

12. J. H. W. Verzijl.

**اولاً:** فردي كه دولتي وي را قانوناً تبعه خود مي‌شناسد، بايستي «عملاً تبعه آن دولت شناخته شده و مانند تبعه با وي رفتار شده باشد». به عقيدة ورژيل اگر دولتي همواره با فردي به‌عنوان تبعه بيگانه رفتار نموده باشد و بعدها صرفاً به منظور رد يك دعوي بين‌المللي به تابعيت مضاعف وي استناد ورزد، شرط فوق تأمين نخواهد شد.

**ثانياً:** اعطاي تابعيت در چهارچوب مقررات حقوق بين الملل عمومي، يعني «محدوديتهايي كه در حقوق بين‌الملل عمومي براي حاكميت ملي دولتها» راجع به تحصيل و برخورداري از تابعيت آنها مقرر است، صورت گرفته باشد.<sup>13</sup>

آقاي ورژيل چنين نتيجه‌گيري كرد كه طبق قوانين فرانسه، تابعيت فرانسوي خواهان مسلم است؛ اما طبق قوانين مكزيك، تابعيت مكزيكي وي محرز نيست و «واقعيات موجود» نشان مي‌دهد كه تا پيش از آغاز دادرسي در كميسيون مزبور، مقامات مكزيك هرگز آقاي پينسون را تبعه مكزيك شناخته و همواره با وي به‌عنوان

---

13. Reports of international arbitration awards, vol. 5, p. 381.

يك تبعه فرانسه رفتار کرده اند. به عقیده مشارالیه این نکته از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا به گفته وي «اگر در پرونده مورد بحث نتیجه منفي بررسي تابعیت مکزيکی خواهان تا این حد محرز نبود، در قبول ایراد مربوط به تابعیت مضاعف جداً تردید می‌کردم».<sup>14</sup>

به طوری که ملاحظه می‌شود، آقای ورژیل دکترین مساوات را تابع دو شرط عمده می‌داند که یکی از آنها «شرط محدود کننده‌ای» است که از آن به عنوان «مؤثر بودن» یاد می‌شود و بیشتر با بحث ما مربوط است. مقصود از این شرط این است که يك دولت نمی‌تواند از حق اعطای تابعیت خویش سوء استفاده کند و صرفاً به قصد شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت خویش در يك دادگاه بین‌المللی به تابعیت مضاعف خواهان استناد ورزد. به نظر مشارالیه «مؤثر بودن» در واقع ضابطه‌ای است که براساس آن می‌توان تشخیص داد آیا يك دولت فرد خاصی را تبعه خود می‌شناسد یا خیر؟ به عبارت دیگر، مقصود از ضابطه مزبور این نیست که پیوند مؤثر

---

14. همان مأخذ: ص 410.

فردی با دولت متبوعش که تابعیت آن محل ایراد نیست، احراز گردد و به همین دلیل بود که وی به بررسی مؤثر بودن تابعیت فرانسوی خواهان نپرداخت و مدارک کنسولی موجود را برای مسلم شناختن تابعیت فرانسوی او طبق قوانین فرانسه کافی دانست. از این دیدگاه، پرونده پینسون با پرونده «استرانسکی - مرژه»<sup>15</sup> - که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت - بکلی متفاوت است و جا دارد که این پرونده را در زمره رویه‌های قضایی مؤید «دکترین مساوات» به شمار آوریم.

---

15. Strunsky- Mergé.

ب - آرایي که به موجب آن تابعیت کشور اقامتگاه تبعه مضاعف، مرجح شناخته شده است.

این دکترین در يك سلسله آرای صادره بوسیله کمیسیونهای مشترک که توسط ونزوئلا در سال 1885 با امریکا و در سال 1903 با دولتهای فرانسه، ایتالیا و انگلیس تشکیل گردیده بود، به چشم میخورد. استنتاج مزبور یعنی مرجح شمردن تابعیت کشور اقامتگاه در مورد تبعه مضاعف، متأثر از نظامهای ملی تعارض قوانین بوده است؛ زیرا اکثر نظامهای مزبور در مواجهه با تعارض قوانین، یا اقامتگاه را در مورد مسائل مربوط به احوال شخصیه به عنوان ضابطه در نظر میگیرند و یا در صورت اجرای قانون ملی شخص مورد بحث، اقامتگاه وی را به عنوان يك ضابطه کمکی در حل مسئله تلقی میکنند؛ منتهای مراتب اگر شخص مورد نظر تابعیت مضاعف داشته باشد، تابعیت کشور اقامتگاه وی مرجح شمرده میشود. در واقع بر مبنای این استنباط که مسائل مطروحه در محاکم بین المللی همانند مسائل مطروحه در محاکم داخلی است، راه حل

موجود در حقوق بین‌الملل خصوصی توسط محاکم بین‌المللی به عرصه حقوق بین‌الملل عمومی راه یافته است.

دلیل دیگر مرجع شمردن قانون ملی کشور اقامتگاه را می‌توان در رویه وزارت خارجه ایالات متحده مشاهده کرد. که طبق آن حمایت سیاسی از اتباع ایالات متحده که به اختیار خویش در خارج اقامت می‌گزینند، به استناد تا بعیت آنان قابل توجیه نیست. روند مربور که در قرن نوزدهم تکامل یافته و حداقل تا 1910 ادامه داشته، بطور روشن و منجز توسط «هاید» بدین‌گونه بیان گردیده است:

«مقامات اجرایی مدتها براین نظر بوده‌اند که يك نفر شهروند یا تبعه بومی امریکا که اقامتگاه دائمی خویش را در کشوری بیگانه قرار می‌دهد، ممکن است تحت شرایط خاصی، دیگر مشمول حمایت دولت ایالات متحده قرار نگیرد»<sup>16</sup>.

---

16. C.C. HYDE, international law, chiefly as interpreted and applied by the united states, II ed. Boston 1951, vol. II, P. 1170.

ظاهراً تحت تأثیر این دکترین، داوران بین‌المللی امریکایی الاصل حتی در موارد تابعیت مضاعف نیز اولویت را به تابعیت کشور اقامتگاه داده‌اند. نکته‌ای که باید مورد تأکید قرارگیرد این است که داوران بین‌المللی با اینکه ضابطه اقامتگاه را مرجح می‌شمرند، اما این رجحان را یا در مواردی قائل می‌شدند که اقامتگاه، نقش تعیین‌کننده‌ای در مسئله مطروحه نداشته و یا به این منظور بوده است که بر لزوم صیانت حاکمیت دولت خوانده – یعنی همان اصل مبنایی دکترین مساوات – تأکید ورزند، و به همین دلیل بود که در پرونده «نارسیسادی همر»<sup>17</sup> و «آملیادی بریسو»<sup>18</sup> که دعوی آن توسط ایالات متحده علیه ونزوئلا اقامه گردیده بود، عضو ونزوئلایی کمیسیون پیش از آنکه دعوی را به دلیل اولویت تابعیت ونزوئلایی خواهان که اقامتگاه خویش را در ونزوئلا قرار داده بود مردود اعلام نماید، با تأکید بسیار بر مفهوم حاکمیت دولت، چنین اظهار عقیده نمود:

---

17. Narcisa de Hammer.

18. Amelia de Brissot.

«هر دولت مستقلي حق دارد در مورد اينکه چه کساني تبعه آن محسوب ميشوند و چه اشخاصي در قلمرو آن بيگانه بشمار ميروند و همچنين نحوه، شرايط و اوضاع و احوالي که تحصيل و يا از دست دادن تابعيت موکول به آنها خواهد بود، خود تصميم بگيرد. اما به همان دليل که اين حق لازمه استقلال و حاکميت است، هيچ دولتي نيز نمي تواند به قوانين مربوط به تابعيت خود نفاذ و حاکميت برون مرزي بدهد؛ زيرا طبق اصول حقوق بين الملل، صلاحيت تقنيني هيچ دولتي از مرزهاي آن فراتر نمي رود و چنين اقدامي تخلف از اين اصل محسوب ميشود»<sup>19</sup>.

دو عضو ديگر کميسيون نيز با نظر عضو ونزوئلاني موافقت نمودند و نتيجه دعوي به علت عدم صلاحيت مردود اعلام گرديد.<sup>20</sup>

در پرونده وراثت «ژان مانيانا»<sup>21</sup> سرداور کميسيون با اينکه به سوابق

---

19. MOORE, international arbitration, vol. III, p. 2457.

20. MOORE, international arbitration, vol. III, P. 2460-2461.

21. Jean Maninat.

پرونده‌های فوق‌الذکر و همچنین عقیده صاحب‌نظرانی که طرفدار ارجحیت تابعیت کشور اقامتگاه هستند اشاره نمود، اما بلافاصله ملاحظاتی را نیز مطرح ساخت که آشکارا اهمیت اقامتگاه را نفی کرده و مؤید این واقعیت بود که در صورت احراز تابعیت مضاعف دولتهای خواهان و خوانده، دعوی باید مردود اعلام شود تا هیچگونه خدشه‌ای به حاکمیت دولت خوانده وارد نگردد. وی از جمله اظهار داشت:

«هرگاه طبق قوانین دولت خوانده (ونزوئلا)، خواهان ونزوئلایی شناخته شود، فرانسه (دولت خواهان) نمیتواند مداخله بنماید؛ زیرا چنین مداخله‌ای به معنای قائل شدن حاکمیت قوانین فرانسه بر قوانین ونزوئلا است و این امر بین دودولت مستقل امکان پذیر نیست. حق دولت ونزوئلا در تنظیم و تنسيق امور داخلی خویش و تعیین اینکه چه کسانی اتباع آن کشور محسوب میشوند، چنان عنصر ضروری حاکمیت به شمار می‌رود که به هیچوجه نمیتواند مورد خدشه و تجاوز قرار گیرد. البته اگر عهدنامه منعقد شده بین دولتین صریحاً

حاکی از آن بود که ونزوئلا از این قسمت از حق حاکمیت خویش صرف نظر نموده است، محاکمه ناگزیر بود مفاد آن را به مورد اجرا بگذارد؛ ولی نشانی از این امر در عهدنامه به چشم نمی‌خورد»<sup>22</sup>.

کمیسیون ایتالیا - ونزوئلا نیز موضع مشابهی اتخاذ نمود و آقای «رالستون»<sup>23</sup> سرداور کمیسیون هنگام رسیدگی به پرونده «برینون»<sup>24</sup> پس از بررسی قوانین تابعیت ایتالیا و ونزوئلا چنین نتیجه گرفت که طبق قوانین هر دو کشور، خانم برینون تبعه ونزوئلا است و «بنابراین موضوع تعارض قوانین مطرح نیست»<sup>25</sup> و اضافه نمود که فرضاً چنین تعارضی هم وجود داشته باشد، راه حل آن را می‌توان در آرای قضائی و نوشته‌های حقوقدانان صاحب‌نظر پیدا کرد. وی سپس به نقل تعدادی از آرای صادره و همچنین عقاید نویسندگانی که از ضابطه اقامتگاه جانبداری

---

22. Reports of international arbitration awards, vol. 10, pp. 78-79.

23. Ralston.

24. Brignone.

25. همان مأخذ: ص 547.

نموده اند، پرداخت؛ ولی در مورد پرونده مطروحه از نظریه کمیسیون امریکا و بریتانیا در دعوی الکساندر پیروی کرد که در آن حاکمیت دولت خوانده مورد تأکید قرار گرفته و ضابطه اقامتگاه اصلاً مورد توجه نبوده است.<sup>26</sup> سرداور مزبور سرانجام نتیجه گرفت که خانم برینون چون تابعیت ونزوئلا را دارد، نمی تواند نزد آن کمیسیون به اقامه دعوی پردازد. در این پرونده اولاً استناد به اقامتگاه ضرورتی نداشته و برای اطمینان بیشتر صورت گرفته است؛ ثانیاً سرداور مربوطه سرانجام همان مفهوم احترام به حاکمیت را ملاک تصمیم خویش قرار داده است. ظاهراً استفاده از ضابطه اقامتگاه به این دلیل صورت گرفته که راه حل مطلوب دولت خوانده را بیشتر تقویت می کرده است و سرداور نیز قبلاً با بررسی قوانین تابعیت هر دو کشور، به همین نتیجه دست یافته بود. این واقعیت که مشارالیه نقل منطق رأی صادره در پرونده الکساندر را به تفصیل لازم دانسته گواه بارزی است بر

---

26. Reports of international arbitration awards, vol. 10, pp. 548-549. The Alexander Case is referred to above, p.

اعتقاد راسخ وي براي نكه در موارد تابعيت مضاعف، بايستي حاكميت دولت خوانده محترم شمرده شود.

رأي فوق در پرونده «ميلياني»<sup>27</sup> و سپس در پرونده «پاگيولي»<sup>28</sup> كه در آنها استناد غير لازم به ضابطة اقامتگاه به مراتب آشكارتر بود، به عنوان سابقه مورد استناد قرارگرفته است. سرداور مربوطه در آراي مربوط به پرونده هاي اخير اظهار داشت:

«در هرحال، تا آنجا كه به اين كميسيون مربوط ميشود، دعوي آمريگو پاگيولي با مرگ خود وي نيز از ميان رفته است؛ زيرا تنها وراثت وي بيوه و فرزندان وي ميشوند كه همگي ونزوئلاني زاده شده اند. بنابر اين به موجب قواعدي كه تاكنون توسط سرداور بالاخص در پرونده هاي برينون و ميلياني اعمال گرديده است، دعوي وراثت وي يك دعوي ونزوئلاني تلقي ميشود»<sup>29</sup>.

---

27. Miliani همان مأخذ: ص 589.

28. Poggioli همان مأخذ: ص 687.

29. همان مأخذ: ص 687.

ج- اعراض از دكترين مساوات بر مبناي  
استناد به تابعيت مؤثر (پرونده هاي  
كانه وارو، الكساندرتلكوماكس فوكس)

ديوان دائمي داوري در سال 1912 در  
پرونده «كانه وارو»<sup>30</sup> كه مابه الاختلاف بين  
پرو و ايتاليا بود، حكمي صادر نمود كه  
با رويه هاي قضائي قبلي، چه آنها كه صرف  
اثبات برخورداري خواهان از تابعيت دولت  
خوانده را موجب رد دعوي شناخته اند و چه  
آنها كه در انتخاب بين يكي از دو  
تابعيت خواهان، ارجحيت را براي تابعيت  
كشور اقامتگاه وي قائل گرديده اند،  
منافات داشت.

يكي از سه نفر كساني كه ايتاليا به  
حمایت از آنان در ديوان مبادرت به  
اقامة دعوي نموده بود - يعني آقاي  
رافائل كانه وارو- طبق قوانين ايتاليا،  
تبعه آن دولت و طبق قوانين پرو، تبعه  
پرو شناخته مي شد. ديوان پس از توجه به  
اين موضوع به صرف اعلان عدم صلاحيت اکتفا  
نمود و اضافه کرد:

«واقعيت اين است كه آقاي را فائل  
كانه وارو در موارد مختلف از قبيل

---

30. Canevaro.

نامزدي در انتخابات مجلس سنا كه خاص  
اتباع پرو است و شركت در مبارزات  
انتخاباتي و همچنين بالاخص قبول سمت  
سرکنسولي هلند پس از كسب موافقت دولت  
پرو و كنگرة آن كشور... همانند يك  
تبعه پرو رفتار نموده است و در اين  
شرایط صرف نظر از وضع تابعیت وي در  
ایتالیا، دولت پرو حق دارد او را  
تبعه خود شناخته و دعوي وي را به  
عنوان تبعه ایتالیا نپذیرد.<sup>31</sup>

بدین ترتیب دیوان داوری درصدد  
برآمد معلوم کند که آیا پیوند تابعیت  
خواهان با دولت پرو، متضمن علایق مؤثري  
بوده است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا  
دولت پرو با آقای رافائل کانه وارو  
به عنوان يك تبعه پرو رفتار نموده است  
یا نه؟ و مآلاً به ضابطه مؤثر بودن  
استناد ورزید. نکته قابل توجه این  
است که با آنکه در آن روزگار دکترین  
مساوات مقبولیت عام داشت، مع هذا دیوان

---

31. American journal of international law, 1912, vol. 6, p. 747.

دائمی داوری به ضابطه مؤثر بودن تابعیت استناد ورزید و از ذکر علت این امر نیز خودداری نمود.

بنابراین جای تعجب نیست که در آن زمان برخی از حقوقدانان به نام مبانی، این رأی را مورد انتقاد و سؤال قرار داده و از آن تعبیر و تفسیرهای خاصی به عمل آوردند و منجمله حقوقدان معروف ایتالیایی «آنزیلوتی»، صحت رأی دیوان را مورد انتقاد و سؤال قرار داد و اعلام داشت:

«البته دیوان در رد دعوی رافائل کانه وارو به علت برخورداری وی از تابعیت مضاعف به راه صواب رفته است؛ زیرا اصلی که مبناي رأی بوده نتیجه منطقی قواعد حاکم بر مسئله تابعیت است و این اصل عموماً در آثار و کتب حقوقی به رسمیت شناخته شده و مورد اعمال روزمره دولتها است»<sup>32</sup>.

آنزیلوتی سپس تحقیقات دیوان داوری را در نحوه رفتار آقای کانه وارو

---

32. ANZILOTTI, Note, in Rivista di diritto internazionale, 1912, vol, VI, p. 481.

به‌عنوان تبعهٔ پرو مورد تردید قرار داد  
و چنین اظهار عقیده نمود:

«برعکس، اهمیتی که دیوان در استدلال  
خویش برای برخی از اقدامات خاص  
رافائل کانه‌وارو قائل گردیده قابل  
درک نیست. حقیقت این است که ارادهٔ  
مشارالیه تنها از این لحاظ که بتواند  
مبین اختیارات وی باشد بایستی مورد  
توجه قرار می‌گرفت و البته در این صورت  
هم لازم بود معلوم شود که آیا اعمال  
چنین اختیاری در نظام‌های حقوقی هر دو  
کشور مورد بحث، برای آقای کانه‌وارو  
قانوناً امکان‌پذیر بوده است یا خیر؟  
این نکته در رأی دیوان ملحوظ نشده  
است و به هر حال وجود چنین اختیاری با  
برخورداری مشارالیه از تابعیت هر دو  
دولت منافات دارد.<sup>33</sup>

یکی از حقوقدانان برجستهٔ امریکا  
نیز به نام «بورچارد» رأی دیوان را  
چنین تفسیر نمود که استناد به اقدامات  
و فعالیت‌های آقای کانه‌وارو به‌منظور  
نشان دادن این‌امر بوده که مشارالیه

---

33. D. ANZILOTTI, ibidem, p. 481.

تلویحاً از حق خویش در برخورداري از  
حمایت سياسي دولت ایتالیا چشمپوشي کرده  
است.<sup>34</sup>

بدیهي است که این تفسیرهاي گوناگون  
و انتقادات از رأي دیوان به خاطر این  
صورت گرفته که دیوان در مسئله مورد  
بحث، رأي خویش را بر پایه استدلالی وزین  
استوار نکرده است.

کمیسیون دعاوي سه جانبه امریکا –  
اتریش – مجارستان که در پایان جنگ  
جهانی اول تشکیل گردیده بود، در سال  
1928 در رسیدگی به پرونده «الکساندر  
تلك»<sup>35</sup> نظري نزدیک به رأي فوق ابراز  
نمود. آقای تلك، هم تابعیت دولت خواهان  
یعني ایالات متحده را داشت و هم تابعیت  
دولت خوانده یعنی اتریش، و آقای  
«پارکر»<sup>36</sup> عضو کمیسیون مزبور با تأکید  
بر این واقعیت و تذکر اینکه آقای تلك  
با اقامت در اتریش و ادای سوگند  
وفاداري به امپراتوري آن کشور وارد  
خدمت در ارتش اتریش – مجارستان گردیده

---

34. BORCHARD, Rapport sur la protection diplomatique des nationaux à l'étranger, in annuaire de l'Institut de droit international, 1931, vol. I, pp. 364-368.

35. Alexander Tellech.

36. Parker.

است، یادآور شد که «تعیین تابعیت به موجب مقررات قوانین داخلی صورت می‌گیرد»، و اضافه نمود:

«آقای تلک با داشتن تابعیت مضاعف، خود داوطلبانه مخاطرات اقامت در خاک اتریش را که عبارت از ایفای تعهدات و وظایف ناشی از تابعیت طبق قوانین داخلی آن کشور است، پذیرفته است»<sup>37</sup>.

و سپس دعوی را مردود اعلام نمود. در پرونده مشابهی که مربوط به «ماکس فوکس»<sup>38</sup> تبعه مضاعف اتریش - ایالات متحده بود نیز همین نظر ابراز گردید. بدیهی است در پرونده‌های فوق ضابطه تابعیت مؤثر یا غالب مورد استناد قرار گرفته است؛ یعنی واقعیت اقامت در اتریش و انجام خدمت نظامی در آن کشور، دلیل مؤثر بودن یا غالب بودن تابعیت اتریشی تلقی گردیده است. معه‌ذا در اینجا نیز همانند پرونده کانه‌وارو هیچ دلیل قانع کننده‌ای برای اتخاذ ضابطه مزبور ارائه نشده است.

---

37. Reports of international arbitration awards, vol. 6, p. 249.

38. Max Fox.

د - آرائی که به موجب آنها تابعیت کشور خواهان به علت فاتح بودن آن مرجح شناخته شده است.

در آرای صادره توسط دیوانهای مختلط داورى که در پایان جنگ اول جهانی به موجب عهدنامه‌های صلح تشکیل گردیده بودند، در موارد تابعیت مضاعف همواره ارجحیت به تابعیت دولت خواهان داده می‌شد.<sup>39</sup> این دسته از پرونده‌ها منحصر به فرد بوده و باید جدا از سایر سوابق بررسی شوند؛ زیرا کلیه این دعاوی توسط اتباع مضاعف کشورهای خواهان و خواننده و از جانب دولتهای فاتح علیه دولتهای مغلوب اقامه گردیده بود. رأی دیوانهای داورى در کلیه موارد حاکی از ارجحیت تابعیت کشور خواهان بود و در نتیجه اعتراض مبنی بر عدم صلاحیت را که توسط دولت خواننده مطرح گردیده بود، مردود اعلام می‌کردند.

---

**39.** See in particular:

French- German Mixed Arbitral Tribunal: Blumenthal case (Recueil des décisions des Tribunaux arbitraux mixtes, Vol. 3, p. 618ff.); Oskinar case (ibidem, vol. 6, p. 787ff.); Barthes de Montfort case (ibidem, vol. 6, p. 806ff.).

Englis- German M.A.T.: the George S. Hein v. Hildersheimer Bank (Recueil, vol. 2, p. 71ff.).

Greek- Bulgarian M.A.T.: Grigoriou case (Recueil, vol. 3, p. 977ff.).

French- Turkish M.A.T.: Apostolidis case (Recueil, vol. 8, p. 373ff.).

نگاهی کوتاه به آرای صادره، طرز کار دیوانهای مزبور را روشن می‌سازد. دیوان مختلط انگلیس و آلمان در دعوی «جورج هین»<sup>40</sup> علیه بانک «هیلد شایمر»<sup>41</sup> اظهار عقیده نمود که هرچند خواهان، تابعیت مضاعف دارد اما برخورداري وي از تابعیت انگلیس برای استماع دعوی توسط دیوان کافی است.<sup>42</sup>

دیوان مختلط فرانسه و آلمان نیز همین نظر را در پرونده‌های دعوی «دانیل بلومنتال»<sup>43</sup> علیه آلمان<sup>44</sup> و دعوی «اوسکینار»<sup>45</sup> علیه آلمان<sup>46</sup> عیناً ابراز نمود؛ ولی متعاقباً در پرونده دیگری (دعوی «بارتز دومونتفور»)<sup>47</sup> در رابطه با تابعیت مضاعف خواهان، «لزوم استناد به اصول کلی حقوق بین‌الملل خصوصی»<sup>48</sup> را مطرح و به «اصل تابعیت فعال» توسل جست که به موجب آن اقامتگاه یا محل سکونت،

---

40. George S. Hein.

41. Hildesheimer.

42. Recueil , VOL. 2, P. 72.

43. Daniel Blumenthal.

44. Recueil vol. 3, pp. 618-619.

45. Oskinar.

46. Recueil vol. 6, p. 790.

47. Bartheze de Montfort.

48. Recueil vol. 6, p. 809.

به‌عنوان قرینه‌ای دال بر وجود علایق نزدیکتر بین فرد با یک کشور خاص مورد توجه قرار می‌گیرد و بر این اساس چنین نتیجه گرفت که تابعیت فعال خواهان، تابعیت فرانسوی او است و باید بر تابعیت آلمانی مرجح شمرده شود.<sup>49</sup> جای تعجب اینجا است که همین دیوان در دو پرونده قبلی، تابعیت دولت فاتح را مرجح شمرده است؛ ولی در پرونده اخیر خود را ناگزیر از استناد به اصل «تابعیت فعال» دیده، در حالیکه به هر صورت نتیجه یکی بوده است.

غرابت استدلال‌های دیوانهای داوری در توجیه آرای یکسان در پرونده‌های مختلف (یعنی مرجح شمردن تابعیت دولت فاتح) در دو پرونده‌ای که موضوع آنها مشابه بود، بخوبی آشکار می‌گردد و آن عبارت از این است که آیا خودداری یک کشور از صدور اجازه تحصیل تابعیت خارجی به یکی از اتباعش تأثیری در اعتبار تابعیت اکتسابی خارجی وی دارد یا خیر؟ پاسخی که در این دو پرونده به سؤال مزبور داده شده بکلی با یکدیگر متضاد اما

---

49. Recueil vol. 6, p. 809.

نتیجه‌ای که از آنها استنتاج گردیده  
یکسان است؛ یعنی همان ارجحیت تابعیت  
کشور خواهان.

دیوان داوری یونان و بلغارستان در  
دعوی «گریگوریو»<sup>50</sup> علیه دولت بلغارستان  
اظهار عقیده نمود که چون تحصیل تابعیت  
بلغارستان بدون اجازه دولت یونان صورت  
گرفته بنابراین از نظر دیوان خواهان  
تبعه یونان محسوب می‌گردد.<sup>51</sup>

در پرونده مربوط به دعوی  
«آپوستولیدیس»<sup>52</sup> علیه دولت ترکیه، دیوان  
داوری فرانسه و ترکیه با توجه به اینکه  
دولت عثمانی به خواهان اجازه تحصیل  
تابعیت فرانسه را نداده بود، اظهار  
عقیده نمود که هرگاه کسب تابعیت مستلزم  
تحصیل چنین اجازه‌ای باشد، طبق اصول  
حقوق بین‌الملل عمومی، مقررات مزبور فقط  
برای مقامات دولتی که به وضع چنین  
مقرراتی مبادرت ورزیده‌اند، لازم‌الاتباع  
است و «سایر نهادهای قضائی منجمله این  
دیوانهای مختلف داوری - که از لحاظ حقوق  
بین‌الملل عمومی تابع قوانین داخلی هیچ یک

50. Grigoriou.

51. Recueil, vol. 3, pp. 978-979.

52. Apostolidis.

از طرفین قرارداد نیستند - مکلفند که تغییر تابعی را معتبر بشناسند.»<sup>53</sup> و در نتیجه خواهانها از نظر دیوان، فرانسوی شناخته شدند.<sup>54</sup>

از آنچه گذشت بخوبی پیداست که هرچند دیوانهای داور برای نادیده گرفتن تابعیت دولت خواهان به دلایل خاصی که اغلب با یکدیگر متفاوت بوده است، استناد ورزیده‌اند، اما به هر حال مبنای قائل شدن ارجحیت برای تابعیت دولت فاتح این بوده است که به موجب عهدنامه‌های صلح در موارد تابعیت مضاعف، بایستی تابعیت

---

53. Recueil vol. 8, p. 375.

54. پرونده دیگری که اغلب بغلط بدان اشاره می‌شود (منجمله در صفحه 10 رأی شماره 2-31-157 دیوان داور دعای ایران - ایالات متحده مربوط به دعای ناصر اصفهانیان بدان اشاره رفته) مربوط به دعای «بارون فردریک دیورن» Baron Federic de Born علیه دولت صرب و کروآت و اسلوان است. در این دعوی، دیوان داور مجارستان و صرب و کروآت و اسلوان با دعای خواهانی مواجه بود که تابعیت مضاعف آلمان و مجارستان را داشت و از این دو دولت فقط مجارستان طرف دعوی بود و دولت متبوع دیگر خواهان یعنی آلمان در دعوی مداخله نداشت. در این پرونده، دیوان به استناد اقامتگاه خواهان، تابعیت آلمانی وی را مرجح دانست. استناد به سابقه مزبور از این سبب نادرست است که تابعیت مضاعف خواهان، مربوط به دو دولت خواهان و خوانده نبوده بلکه تابعیت وی مربوط به دولت خواهان و یک دولت ثالث بوده است (رجوع شود به . (Recueil, vol. 6, pp. 502-503

دولت فاتح مرجح شمرده می‌شد.<sup>55</sup> بنابراین تصور می‌رود که مبنای تصمیمات دیوانهای داوری با الهام از روح و اهداف عهدنامه‌های صلح، برخوردار ساختن اتباع کشورهای فاتح از حداکثر امکانات دریافت خسارت بابت زیانهای وارده به آنها از دولت‌های مغلوب بوده است. به عبارت دیگر، رویه قضایی دیوان‌های مختلط داوری اصولاً مقید به رعایت منافع کشورهای فاتح بود که در عهدنامه‌های صلح منظور شده بود و همان‌طور که قبلاً خاطرنشان گردید، رویه‌های قضایی مزبور منحصر بفرد بوده و نه به‌عنوان رویه قضایی در دیگر محاکم بین‌المللی قابل استناد است و نه

---

**55.** «باریاکوف» Bar-yaacov در صفحه 214 کتاب خود به نام

Dual nationality (چاپ لندن- 1961) چنین می‌نویسد:

«تجزیه و تحلیل آرای مزبور ممکن است ما را به این نتیجه برساند که دیوانهای مورد بحث در برخی موارد تابعیت اصلی را مرجح شمرده و در مواردی دیگر به تابعیت اکتسابی افراد ارجحیت داده‌اند. اما به‌نظر می‌رسد که تاریخ و نحوه تحصیل تابعیت اکتسابی، نقشی در تعیین ارجحیت آن نداشته است؛ بلکه ظاهراً آنچه برای دیوان‌های مزبور اهمیت داشت این بود که خواهان از تابعیت دولتی که قرار است اتباعش از مزایای عهدنامه صلح منتفع گردند، برخوردار باشد. هرگاه برخوردار خواهان از تابعیت مزبور محرز می‌گردید، دیوان بدون توجه به هر تابعیت دیگری که خواهان ممکن بود داشته باشد، خود را برای رسیدگی به دعوی صالح تشخیص می‌داد.»

در تشخیص قاعده عرفی مربوط به تابعیت  
مضاعف بکار می‌آید.

## **2- نتیجه‌گیری درباب رویه قضائی بین‌المللی تا قبل از سال 1930**

بررسی فوق نشان می‌دهد که رویه  
قضائی در سالهای بین 1800 تا 1930 از  
یکنواختی و انسجام دور بوده است. برخی  
از آرا به استناد دکترین مساوات و برخی  
دیگر به استناد ضابطه اقامتگاه  
صادرگردیده است. در مورد آرای دسته دوم  
هر قدر هم که مبانی استدلالی آنها مخدوش  
باشد، واقعیت این است که در همه آنها مآلاً  
گرایشی به سوی دکترین تابعیت غالب یا  
مؤثر به چشم می‌خورد. دکترین مزبور  
مبنای آرای صادره در سه پرونده قرار  
گرفته است که دعوی کانه وارو نخستین  
آنها بود. و بالاخره مجموعه آرای خاصی  
که توسط دیوانهای داوری براساس  
عهدنامه‌های صلح منعقد شده پس از جنگ جهانی  
اول صادر شده‌اند، به سبب ویژگی خاص  
عهدنامه‌های مزبور نمی‌توانند به عنوان  
رویه قضائی ملحوظ گردند. قبلاً نشان داده  
شد که سعی دیوانهای داوری همواره بر

این بود که به تابعیت دولت فاتح ارجحیت داده شود و برای نیل به این مقصود، به استدلالات متفاوتی متوسل می‌گردیدند؛ ولی در واقع راه حلی که دیوانهای مزبور برای تابعیت مضاعف برگزیده بودند، از تفسیر عهدنامه‌های صلح در جهت تأمین حداکثر منافع اتباع کشورهای فاتح به آنان تحمیل شده بود.

حال که تشتت و عدم یکنواختی رویه قضائی بین‌المللی تا 1930 معلوم گردید باید دید آیا رویه دولت‌ها نیز به همین نحو گرفتار تشتت و عدم یکنواختی بوده است یا اینکه برعکس، به‌طور منجز از دکترین مساوات یا دکترین تابعیت مؤثر یا غالب پیروی نموده‌اند.

### **3- رویه دولت‌ها تا سال 1930**

به‌منظور بررسی نحوه عمل دولت‌ها در قبال این مسئله بایستی، هم موضع دولت‌ها را در مناسبات دو جانبه آنان و هم نظراتی را که در سال 1929 در پاسخ به سؤالات مطروحه از جانب کمیته کارشناسان مسئول امور مقدماتی تدوین حقوق بین‌الملل (که به ابتکار جامعه ملل

تشکیل گردیده بود) ابراز داشته‌اند، مورد مطالعه قرار داد. منطق حکم می‌کند که پاسخ سؤالات فوق توأم با مواضع یکایک دولتها در مناسبات دوجانبه‌شان مورد توجه قرارگیرد؛ زیرا در ارزیابی عقاید حقوقی دولتها باید دانست اهمیت موضعی که آنان در مورد مسائل حقوق بین‌الملل هنگام پاسخگویی به سؤالات سازمانهای بین‌المللی اتخاذ می‌نمایند، کمتر از موضع آنان در مناسبات روزمره دوجانبه نیست.

#### **الف - مواضع دولتها در مناسبات دوجانبه**

از نیمه دوم قرن نوزدهم تا سال 1930 رویه دولتها همواره به این اصل که هیچ دولتی نمی‌تواند به نام اتباع خود علیه دولت دیگری که اتباع مزبور از تابعیت آن نیز برخوردارند، دعوی بین‌المللی اقامه نماید، گرایش داشته است.

نخست رویه فرانسه را مورد بررسی قرار می‌دهیم: وزیر امور خارجه فرانسه طی بخشنامه‌ای که در سال 1869 برای کنسولگریهای فرانسه در امپراتوری عثمانی و کشورهای شمال آفریقا ارسال

داشت، یادآور شد که فرانسه حق دارد از خارجیانی که در خارج از قلمرو آن کشور تابعیت فرانسه را تحصیل می‌کنند بجز کسانی که تابعیت اصلی خود را در کشور زادگاهشان حفظ کرده و یا کشور زادگاه و محل اقامت فعلی‌شان از شناسایی تغییر تابعیت آنان خودداری می‌ورزد، حمایت سیاسی به عمل آورد.<sup>56</sup>

در سال 1888 نیز وزیر امور خارجه فرانسه، مداخله سفیر ایالات متحده در پاریس را در حمایت از سه نفر اتباع فرانسه که بدون ترك تابعیت فرانسوی خویش به تابعیت ایالات متحده درآمده بودند، رد کرد و اظهار داشت تشخیص اینکه آیا سه نفر بازداشت شده مزبور، طبق قوانین فرانسه خدمت نظام وظیفه خویش را انجام داده‌اند یا خیر، با مقامات فرانسوی است.<sup>57</sup>

مقامات فرانسه تنها در يك مورد از دكترین «تابعیت مؤثر» پیروی نمودند و آن در مدافعات شفاهی در محضر دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در سال 1923 در

---

56. Répertoire de la pratique française en matière de droit international public (A.Kiss editor), vol. III, 1965, p. 461.

57. Répertoire cit., pp. 463-464.

مورد تصویب‌نامه‌های فرانسه راجع به تابعیت در تونس و مراکش بود که ضمن آن نماینده فرانسه از ضابطه تابعیت مؤثر جانبداری کرد.<sup>58</sup> البته این موضع‌گیری خاص را نباید به حساب آورد؛ چون معمولاً در دعاوی مطروحه در محاکم بین‌المللی دولتها می‌کوشند به آن‌دسته از نظرات حقوقی که بیشتر با منافع آنان سازگار است، استناد ورزند (و در این قضیه موضوع دقیقاً چنین بود). بنابراین نباید این‌گونه موضع‌گیریها را به‌عنوان نشانه‌ای از عقاید حقوقی دولتها در قبال موضوعات حقوق بین‌الملل تلقی نمود مگر آنکه موضع‌گیری دول با رویه قبلی و عملی آنها انطباق کامل داشته باشد (و همان‌طور که دیدیم این موضوع در مورد فرانسه مصداق نداشت).

اما در مورد رویه سوئیس باید به این سابقه اشاره نمود که اداره سیاسی فدرال سوئیس در سال 1916 طی نامه‌ای خطاب به سفارت سوئیس در رم در مورد چند نفر از اتباع سوئیس مقیم ایتالیا که ادعا شده بود به‌موجب قوانین ایتالیا

---

58. Repertoire cit., p. 464, para. 841.

تبعه آن کشور به شمار می‌روند، تأکید نمود که ارائه دلایل و مدارک تابعیت ایتالیایی نامبردگان برعهده دولت ایتالیا است و «اگر چنین مدارکی ارائه شود حمایت سیاسی سوئیس دیگر قابل اعمال نخواهد بود».<sup>59</sup>

در مورد رویه ایتالیا باید گفت نمونه‌های روشن و فراوانی وجود دارد و علت آن این است که ایتالیا طی سالیان متمادی، کشور مهاجرانی بوده که علاقمند بوده‌اند ضمن تحصیل تابعیت کشور اقامتگاه، تابعیت اصلی ایتالیایی خویش را نیزکماکان حفظ نمایند و در نتیجه منبعی سرشار از پرونده‌های مربوط به تابعیت مضاعف بوجود آمده است. تعداد کثیری از این پرونده‌ها مربوط به این مسئله است که آیا دولت ایتالیا وقتی اتباع ایتالیایی الاصل، تابعیت کشور بیگانه‌ای را تحصیل نموده (و یا در جریان تحصیل آن هستند)، حق حمایت از آنان را دارد یا خیر؟ و از میان

---

59. Répertoire suisse de droit international public (1914-1939) (p. Guggenheim ed.) 1975, vol. II, p. 620.

پرونده‌های مزبور، دو مورد زیر را می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد:  
در سال 1980 به دنبال قتل رئیس پلیس شهر نیواورلئان عده‌ای از ایتالیاییها دستگیر شدند. وزارت خارجه ایتالیا در پاسخ استفسار کنسول ایتالیا در نیواورلئان یادآور شد که هر چند نامبردگان تقاضای تحصیل تابعیت ایالات متحده را نموده‌اند، اما تا زمانی که به تابعیت ایالات متحده در نیامده‌اند، تبعه ایتالیا محسوب می‌گردند و دولت ایتالیا حق دارد که از آنان حمایت به عمل آورد.<sup>60</sup>

بالاخره در سال 1903 در کمیسیون دعاوی ایتالیا و ونزوئلا این مسئله که آیا ایتالیا می‌تواند از جانب کسانی که تابعیت مضاعف دارند، اقامه دعوی نماید یا خیر، مطرح گردید و علت آن این بود که ونزوئلا به طرح دعاوی ایتالیاییهایی که تابعیت ونزوئلا را نیز داشتند اعتراض نموده بود. وزیر امور خارجه ایتالیا برای آنکه بتواند دستوراتی وافی در این خصوص به عضو ایتالیایی کمیسیون بدهد،

---

60. La prassi italiana di diritto internazionale, Second Series (1887-1918), vol. II, 1979, p. 752.

از شوراي دولتي<sup>61</sup> که عالي‌ترين مرجع قضائي کشور بشمار مي‌رود، تقاضاي نظر مشورتي نمود و شوراي مزبور اظهار عقیده نمود که در موارد تابعيت مضاعف، ايتاليا نمي‌تواند به اقامة دعوي بپردازد زيرا:

«اعمال اختيارات دولت در زمينه حمايت از حقوق اتباعش که تقريباً يك موضوع خصوصي را به مسئله‌اي بين‌المللي تبديل مي‌کند، جنبه استثنائي دارد و چون حق طبيعي هر دولت است که به ديگران اجازه هيچگونه مداخله‌اي را در روابط با کساني که آنان را اتباع خود مي‌شناسد، ندهد، لذا اين اختيار استثنائي در مواجهه با حق طبيعي مذکور بايد ساقط گردد»<sup>62</sup>.

در نتيجه عضو ايتاليائي کميسيون در اجرائي اصل فوق، از اقامة دعاوي اتباع مضاعف خودداري ورزید.<sup>63</sup> وزارت امور خارجه انگليس نيز از همين نظر پيروي نموده است. در اين خصوص

---

61. Consiglio di stato.

62. Repertorio cit., p. 1090.

63. IBIDEM, pp. 1090-1091.

کافی است به دستورالعمل وزارت خارجه انگلستان در قرن نوزدهم اشاره شود که در ماده 7 چنین می‌گوید:

«در مواردی که خواهان تابعیت مضاعف دارد، چنانچه تابعیت دوم وی، تابعیت دولت خوانده باشد، در این صورت دولت پادشاهی انگلستان از اقامه دعوی وی به‌عنوان تبعه انگلستان خودداری خواهد ورزید؛ لیکن چنانچه دولت خوانده در جریان ایراد خسارت به خواهان با وی به‌عنوان تبعه انگلستان رفتار نموده باشد، در این صورت دولت پادشاهی انگلستان دعوی وی را به نام تبعه انگلیس اقامه خواهد نمود»<sup>64</sup>.

رویه ایالات متحده، رویه‌ای متفاوت نبود. وزیر امورخارجه آن کشور در سال 1882 طی دستوری در مورد پرونده شخصی که تابعیت مضاعف ایالات متحده و آلمان را داشت، یادآور شد که مشارالیه به‌عنوان تبعه ایالات متحده حق دریافت گذرنامه را دارد و اضافه نمود:

---

64. Quoted by Sinclair, nationality of claims: British practice, in British yearbook of international law, 1950, vol. 27, p. 141.

«البته این گذرنامه در هر کشوری باستانی آلمان که کشور پدری او محسوب می‌گردد، برای برخورداری وی از حمایت کفایت می‌کند»<sup>65</sup>.

در اینجا لازم به یادآوری است، همان طور که در تذکاریه تقدیمی ایالات متحده به دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده راجع به تابعیت مضاعف در 1983 نیز اشاره شد، رویه عملی آن دولت تا سال 1957 منطبق بر همان اصل مورد قبول عمومی دول بوده است.<sup>66</sup> رویه دولت آلمان نیز، همان‌گونه که از رأی سرداور آلمانی در پرونده «سالم»<sup>67</sup> استنباط می‌شود، بر همین اصل منطبق بوده است.<sup>68</sup>

**ب - پاسخ دولتها به کمیته مقدماتی کنفرانس لاهه برای تدوین حقوق بین‌الملل**  
در سال 1928 کمیته مقدماتی کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل، نظر دولتها را از جمله در مورد موضوع ذیل استفسار نمود:

---

65. MOORE, digest of international law, vol. III, P. 532.

66. Memorial, p. 27.

67. Salem.

68. Reports of international arbitration awards, vol. 2, p. 1187.

«آیا هر يك از دولتهای متبوع يك شخص،  
حق اعمال حمایت سیاسی به نفع وي عليه  
دولت دیگر را دارد؟»<sup>69</sup>

پاسخ تقریباً کلیه دولتها این بود  
که در صورت تابعیت مضاعف، هیچیک از  
دولتین حق اعمال حمایت سیاسی علیه دیگری  
را ندارد. کشورهای اتحادیه افریقای  
جنوبی، آلمان، استرالیا، اتریش،  
بلغارستان، چکسلواکی، مصر، لاتویا،  
لهستان، سیام، سوئد، انگلستان، هند و  
زلاندنو بر نظر فوق اتفاق داشتند.<sup>70</sup>  
ایالات متحده از دادن پاسخی بی‌قید و شرط  
خودداری ورزید و ضمن قبول این اصل که  
حق حمایت سیاسی علیه دولت دیگری که شخص  
تابعیت آن را نیز دارد، قابل اعمال  
نیست و یادآوری اینکه رویه آن دولت  
مبتنی بر همین اصل بوده است، تلاش  
فراوانی در جهت توجیه نقش مهم اقامتگاه  
شخص به عمل آورد و از انعقاد  
موافقتنامه‌های بین‌المللی درباره این

---

69. Hague conference for the codification of international law, basis of discussion drawn up for the conference by the preparatory committee, vol. I, 1929, p. 25.

70. IBIDIEM, PP. 26-28.

موضوع جانبداري كرد. <sup>71</sup> دولتهاي فرانسه و بلژيك بعكس، اهميت خاصي براي اعمال مؤثر يكي از تابعيتها توسط شخص ذينفع قائل بودند. <sup>72</sup>

به طوري كه ملاحظه مي شود، در جريان تدوين كنوانسيون لاهه نيز اكثريت قريب به اتفاق دولتها از اصل مساوات جانبداري مي نمودند.

### **كنوانسيون 1930 لاهه و كمك مؤثر آن در تكوين و تدوين قاعده حقوق بين الملل عرفي**

در بخشهاي پيشين نشان داده شد كه تا قبل از سال 1930 دولتها در رويه خويش، به اتفاق از اين اصل پيروي مي نمودند كه در موارد تابعيت مضاعف، چنانچه شخص خواهان، تابعيت دولت خوانده را نيز داشته باشد، اعمال حمايت سياسي به نفع وي امكان پذير نيست. اما بعكس، رويه قضائي بين المللي از هماهنگي و انسجام برخوردار نبود: در حاليكه آراي برخي محاكم بين الملل با الهام از نحوه

---

71. IBIDEM, PP. 147-149.

72. IBIDEM, PP. 26-28.

برخورد محاکم داخلی با مسائل حقوق بین‌الملل خصوصی، به ضابطه اقامتگاه استناد ورزیده و تابعیت کشور اقامتگاه را مرجح دانسته‌اند، سایرین (در پرونده‌های کانه‌وارو، تلک و فاکس) از همان ابتدا برای تابعیت کشوری که شخص مورد بحث با آن علایق نزدیکی داشته است، ارجحیت قائل شده و ضابطه تابعیت غالب را پذیرفته‌اند.

کنوانسیون لاهه موضوع را تا حدود زیادی روشن و در عین حال رویه موجود را تبیین و تدوین کرد. در ماده 4 کنوانسیون مزبور این اصل را که «یک دولت نمی‌تواند یکی از اتباعش را علیه دولت دیگری که فرد مزبور تابعیت آن را نیز دارد، مورد حمایت سیاسی قرار دهد»، گنجانیده شده و ماده 5 آن به مسئله کلی متفاوتی پرداخته که عبارت است از ضابطه رجحان تابعیت در نظام حقوق داخلی یک کشور ثالث که برای این منظور، ضابطه تابعیت غالب یا مؤثر را برگزیده است.<sup>73</sup>

---

**73.** «در یک کشور ثالث، با شخصی که بیش از یک تابعیت دارد، باید مانند شخصی که فقط دارای یک تابعیت است، رفتار شود. دولت ثالث بی‌آنکه لطمه‌ای به حاکمیت قوانین خودش در مسائل مربوط به احوال شخصی و یا

بدین ترتیب کنوانسیون مزبور، راه حل مناسب هر دو مسئله یعنی هم مسئله حقوق بین‌الملل عمومی در مورد حمایت سیاسی از افراد و هم مسئله متفاوت حقوق بین‌الملل خصوصی راجع به تعییت تابعیت توسط محاکم داخلی به‌منظور حل مشکل تعارض قوانین (مثلاً تعیین اینکه در مورد بیگانه‌ای که دارای دو تابعیت می‌باشد، قانون کدام کشور باید بر مسائل مربوط به احوال شخصیه وی حاکم شناخته شود و امثال آن) را ارائه نمود. هر چند هیئت نمایندگی هلند گنجاندن مقرراتی مانند ماده 5 را که بیشتر در حیطة کنوانسیونهای مربوط به حقوق بین‌الملل خصوصی قرار می‌گیرد، در این کنوانسیون مورد انتقاد قرار داد،<sup>74</sup> اما این واقعیت که در همان کنوانسیون دو مسئله متفاوت مربوط به زمینه‌های حقوقی مختلف

---

کنوانسیونهای معتبر و لازم‌الاجرا وارد شود، باید از میان تابعیت‌های چندگانه چنین شخصی در قلمرو خود، منحصرأ یا تابعیت کشور اقامتگاه اصلی و دائمی و یا تابعیت کشوری که شرایط و اوضاع و احوال ظاهری وی حکایت از وابستگی بیشتر نسبت به آن می‌کند را به رسمیت بشناسد»

74. Acts of The Hague conference for the codification of international law, vol. II, minutes of the first committee, 1930, pp. 60-62.

حل گردیده، بایستی با توجه به ابهامات و برداشتهای نادرستی که در آرای صادره در داوریهایی ونزوئلا به چشم می‌خورد، مغتنم شمرده شود. کنوانسیون یکبار و برای همیشه این دو مسئله را حل کرد و روشن ساخت که ضابطه تابعیت مؤثر باید توسط دولتهای ثالث و در دعاوی مطروحه نزد محاکم داخلی بکار گرفته شود؛ لیکن مسئله حمایت سیاسی و قضائی در سطح بین‌المللی باید طبق اصل سنتی مبتنی بر احترام به تساوی حاکمیت دولتها حل شود. حداقل تا آنجا که به مواد 4 و 5 مربوط می‌شود، کنوانسیون لاهه، حقوق بین‌الملل عرفی را تدوین نموده است. همان‌طور که در مباحث قبلی نشان داده شد، رویه عملی دولتها به اتفاق حاکی از نفي حمایت از اتباعی که تابعیت دولت خوانده را نیز داشته‌اند، بوده و در عین حال در تعداد کثیری از آرای قضائی صادره نیز همین نظر اتخاذ گردیده است. مضاف براین، رویه قضائی داخلی بسیاری از کشورها مؤید این است که در مواجهه با تعارض قوانین، آرائی را که در آنها از تابعیت غالب یا مؤثر پیروی شده است، ترجیح

داده اند. در هر صورت، همچون اکثر موارد تدوین،<sup>75</sup> کنوانسیون لاهه خود را صرفاً به‌نگاشتن آنچه که قبلاً مکتوب نبود، مقید ساخت؛ بلکه علاوه بر بیان و تعیین رویه دولت و رویه قضائی منطبق با آن، گرایشهای معطوف به تابعیت غالب یا مؤثر را که در رویه قضائی بین‌المللی وجود داشت، به‌طور منجز مردود شناخت. علاوه براین، کنوانسیون لاهه رویه عملی دولتها و رویه قضائی موجود را روشن و تشریح نمود که این تمایز بالاخص در دو سطح و دو شیوه متفاوت، در مواد 4 و 5 مندرج است؛ در حالیکه در آرای صادره در داوریه‌های ونزوئلا - همان‌گونه که در مباحث گذشته خاطرنشان گردید - این تمایز، اغلب نامشخص و مبهم است.

استقبال دولتها از مشارکت در کنوانسیون، چه آنها که در کنفرانس لاهه شرکت نمودند و چه سایر دول که کنوانسیون را پذیرفتند، مؤید آن است که

---

75. See SHIMATA, *The Treaty as a Law- Declaring and Custom- Making Instrument*, *Revue Egyptienne de Droit international*, 1966, vol. 22, especially p. 62ff.; A. D' AMATO, *The Concept of Custom in International Law*, 1971, especially p. 103ff.; R. BAXTER, *Treaties and Custom in Hague Recueil*, 1970-I, p. 36ff.; D' AMATO, *Manifest Internt and the Generation by Treaty of Customary Rules of International Law*, in *American Journal of International Law*, 1970, VOL. 64, p. 892ff.

مواد 4 و 5 واقعاً بازگوکننده حقوق عرفی موجود بوده است؛ هرچند که تعداد دولتهای تصویب کننده کنوانسیون نسبتاً کم و از 20 کشور تجاوز ننمود.<sup>76</sup> نکته مهم به هرحال این است که اولاً از این بیست کشور، فقط سه کشور ماده 4 را به طور مشروط پذیرفتند<sup>77</sup> و دیوان بین المللی دادگستری نیز برای اینگونه پذیرشهای مشروط اهمیت خاصی قائل گردیده است؛ زیرا به عقیده دیوان، بدین وسیله میتوان تشخیص داد که آیا کنوانسیون واقعاً حقوق بین الملل عرفی را تدوین نموده است یا خیر؟<sup>78</sup> ثانیاً کشورهایی که به کنوانسیون ملحق نشدند، کناره گیری شان نه به خاطر مواد 4 و 5 بلکه ناشی از دلایل دیگری بود؛ کما اینکه متعاقباً در رویه عملی خویش، از همان قواعد مندرج در مواد مزبور پیروی نمودند. در اینجا

---

**79.** برای اطلاع از اسامی 20 کشور مزبور رجوع شود به: WEIS, nationality and statelessness in international law, II ed., 1979, pp. 26-27.

**77.** این کشورها عبارتند از چین، ژاپن، پرو. رجوع شود به:

HUDSON, international legislation, vol, 1971, pp. 373-374.

کشورهای مزبور دلایل خویش را در پذیرفتن مشروط ماده 4 رایبه ندادند و از آن میان فقط چین به تصویب کنوانسیون مبادرت ورزید.

**78.** ICJ, North Sea Continental Shelf Cases, ICJ Reports 1969, pp. 41-43, especially p. 42.

کافی است به رویه ایالات متحده اشاره شود که هر چند طبق مندرجات یکی از اسناد سازمان ملل متحد، آن دولت از امضای کنوانسیون به خاطر راه حل یا شبه راه حلی که در آن برای مسئله برخورداری افراد از حق ترک تابعیت پیشبینی شده بود،<sup>79</sup> امتناع ورزیده، اما در عمل از همان اصل مندرج در ماده 4 پیروی کرده است؛ کما اینکه به موجب تذکاریه مورخ 21 اوت 1935 اداره حقوقی وزارت خارجه آمریکا «طبق اصول حقوق بین‌الملل مورد قبول عمومی دول و رویه وزارت امور خارجه»، دولت ایالات متحده از اقامه دعوی به نفع دو نفر از اتباع ایالات متحده که تابعیت جمهوری دومینیک را نیز داشتند، علیه دولت اخیر خودداری ورزیده است.<sup>80</sup>

هنگامی که دولت هلند کنوانسیون لاهه را برای تصویب به پارلمان آن کشور تسلیم کرد، از تدوین یک قاعده حقوق بین الملل عرفی در ماده 4 آن به نحو

---

79. U.N. Secretary- General, "Survey of the International Law in Relation to the Work of Codification of the International Law Commission" , A/CN. 4/1/Rev. 1, February 1, 1949, p. 44.

80. HACKWORTH, digest of international law, III, 1942, pp. 354-355.

ستایش‌آمیزی تقدیر نمود.<sup>81</sup> مضاف براین، حقوقدانان بنامی همچون «ماکارف»<sup>82</sup> از آلمان، «راس» از دانمارک،<sup>83</sup> «فان پانهاوس» از هلند،<sup>84</sup> و «پرین» از سوئیس<sup>85</sup> تقدیرهای مشابهی به عمل آوردند. «کلسن» حقوقدان معروف اتریشی نیز تلویحاً به همین اقدام مبادرت ورزید.<sup>86</sup>

شگفت‌آور این است که حتی «اینگواس مسیا» حقوقدان اسپانیایی که در 1955 با رأی خویش در پرونده استرانسکی - مرژه از اصول حقوقی موجود شدیداً منحرف شده و به دفاع از دکتترین تابعیت مؤثر پرداخته بود، هم در این رأی خویش و هم در مقاله عالمانه‌ای که در 1960 منتشر ساخت، تأیید نمود که کنوانسیون لاهه قواعد حقوقی موجود را تدوین کرده است. مشارالیه در مقاله مزبور چنین نوشت:

«کنوانسیون 1930 لاهه، هرچند به تصویب

کلیه دولتهای شرکت‌کننده در کنفرانس

---

81. Quoted by van PANHUIS, *The Role of Nationality in International Law*, 1959, p. 79.

82. MAKAROV, *Allgemeine Lehren des Staatsangehörigkeitsrechts*, II ed., 1962, p. 298.

83. ROSS, *A Textbook of International Law, General Part*, 1947, p. 153.

84. VAN PANHUIS, *The Role of Nationality in International Law*, 1959, p. 79.

85. PERRIN, *Les conditions de validité de la nationalité en droit international public*, in *Recueil d'études en hommage à p. GUGGENHEIM*, 1968, P. 371.

86. KELSEN, *principles of International Law*, 1952, PP. 251-252.

نرسید، لیکن موادمختلف آن متضمن يك  
اجماع حقوقي است که خود دليل پذيرش  
اصول حاکم بر مسئله تابعیت مضاعف  
توسط اکثریت قریب به اتفاق دول  
است»<sup>87</sup>.

البته انطباق این نظریه با رأی که  
در پرونده استرانسکی - مرژه صادر  
گردیده بسیار دشوار است؛ ولی این  
حقوقدان معروف اسپانیائی معتقد است که  
هر دو نظر مزبور با یکدیگر مطابقت  
دارند؛ زیرا اصل تابعیت مؤثر مندرج در  
ماده 5 که مربوط به مسائل حقوق  
بینالملل خصوصی است « از طریق رویه‌های  
قضائی و نوشته‌های حقوقي به عرصه حقوق  
بینالملل عمومی راه یافته است».<sup>88</sup> دقیقاً  
همین جا است که اشتباه حقوقدان مزبور  
آشکار می‌گردد؛ زیرا هم رویه‌های قضائی  
مورد استناد وی و هم نویسندگانی که  
آثارشان را یاد می‌کند، مربوط به قبل از  
1930 است که به اعتراف خود وی، در این  
تاریخ کنوانسیون لاهه در مسائل حقوق

87. YNAGUA MESSIA, La protection diplomatique en cas de double nationalité, in Hommage d'une génération de juristes au Président Basdevant, 1960, p. 550.

88. La protection etc. cit., pp. 553-554.

بین‌الملل عمومی، اصل مساوات را پذیرفته بود. به عبارت دیگر، راه‌یابی اصل تابعیت مؤثر به صحنه مناسبات بین‌دول – که مشارالیه مدعی آن است – هرگز صورت نگرفته است؛ زیرا بین سالهای 1930 و 1955 (که تاریخ صدور رأی در پرونده استرانسکی – مرژه است) در هیچ‌یک از آرای داوری بین‌المللی، به اصل تابعیت مؤثر استناد نشده است.

#### **4- رویه قضائی بین‌المللی بین سالهای 1930 و 1955**

از سال 1930 به بعد در کلیه آرای بین‌المللی صادره راجع به تابعیت مضاعف، از همان اصل مندرج در ماده 4 کنوانسیون لاهه، بی‌آنکه در آرای صادره ذکر از آن به میان آید، پیروی شده است و دلیل ساده این امر، انطباق کنوانسیون با حقوق بین‌الملل عرفی بوده است. البته با توجه به این واقعیت که کنوانسیون 1930 لاهه، حقوق بین‌الملل عرفی در این زمینه را تدوین و قاعده حاکم بر موضوع تابعیت

حقوق بین‌الملل عرفی در... ❖ 133

مضاعف را به طور منجز بیان نموده است، پیروی مراجع بین‌المللی از این اصل شگفت‌آور نیست اما به‌هرحال واقعاً قابل توجه است.

نخستین پرونده قابل ذکر در این مورد مربوط به دعوی «فردریک آدامز»<sup>89</sup> و «چارلز توماس بلاک‌مور»<sup>90</sup> علیه دولت مکزیک است که کمیسیون بریتانیا و مکزیک در سال 1931 راجع به آن رأی صادر نموده است. در این پرونده، کمیسیون نیازی به تحقیق در مورد تابعیت مضاعف نداشت؛ زیرا هر دو طرف در این خصوص اتفاق نظر داشتند. وقتی نماینده مکزیک به کمیسیون اعلام داشت که آقای بلاک‌مور از تابعیت هر دو دولت بریتانیا و مکزیک برخوردار بوده و در نتیجه «نمی‌تواند در محضر این کمیسیون به اقامه دعوی پردازد»،<sup>91</sup> «نماینده بریتانیا تابعیت مضاعف آقای بلاک‌مور را تأیید و به همین دلیل این قسمت از دعوی را مردود اعلام نمود».<sup>92</sup>

---

89. Frederick Adams.

90. Charles Thoms Blackmore.

91. Reports of international arbitration awards, vol. 5, pp. 217.

92. Reports of international arbitration awards, vol. 5, pp. 217.

متعاقباً در پرونده معروف سالم که دعوی آن توسط ایالات متحده علیه مصر اقامه گردید، دیوان داوران نخست تابعیت امریکایی آقای سالم را محرز دانست و سپس به بررسی ادعای مصر مبنی بر اینکه مشارالیه تبعه مصر نیز محسوب می‌شود و به دلیل داشتن علایق نزدیکتر با آن کشور، تابعیت مصری وی باید غالب شناخته شود، پرداخت. بد نیست که استدلال مصر را در این خصوص نقل کنیم:

در موارد تابعیت مضاعف، به نظر نماینده مصر، قاضی بین‌المللی باید تعیین کند کدامیک از تابعیتهای خواهان با توجه به شرایط زندگی وی، تابعیت مؤثر بشمار می‌رود. در این پرونده تابعیت مصری خواهان باید مرجح شناخته شود؛ زیرا مشارالیه به‌طور عمده در مصر زندگی کرده، علایق اجتماعی و اقتصادی وی در این کشور بوده و در آنجا برخی سمتهای دولتی را نیز پذیرفته است.<sup>93</sup>

دیوان داوران این نظر را اساساً مردود دانست و اظهار عقیده نمود که

---

93. Reports of international arbitration awards, vol. 2, pp. 1176.

«اصل به اصطلاح تابعیت مؤثر»، در حقوق بین‌الملل «بقدر کافی جا نیفتاده» و در عوض رویه عملی دولتها مؤید آن است که صرف برخورداری فرد از تابعیت هر دو دولت خواهان و خواننده، برای مردود شناختن دعوی کافی است. در نتیجه برای رد دعوی فقط کافی بود دولت مصر ثابت نماید که آقای سالم طبق قوانین مصر از تابعیت آن کشور برخوردار است و چون دلایل و مدارک چنین تابعیتی ارائه نگردید، لذا دعوی امریکا مسموع واقع شد.

اصل مزبور توسط محاکم بین‌المللی در پرونده «کورالی دیویس هانی»<sup>94</sup> و پرونده «جنگلهای رودوپ مرکزی»<sup>95</sup> (در ماهیت دعوی) و همچنین در نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری راجع به جبران خسارات وارده حین خدمت در سازمان ملل متحد<sup>96</sup> به صورت

---

94. Reports of international arbitration awards, vol. 5, pp.133.

95. Reports of international arbitration awards, vol. 3, pp. 1421.

96. دیوان به «رویه متداول که طبق آن هیچ دولتی تبعه خود را در مقابل دولت دیگری که آن نیز وی را تبعه خود می‌شناسد، مورد حمایت قرار نمی‌دهد»، اشاره نمود. (ICJ reports, 1949, p.186)

اظهار عقیده جنبی<sup>97</sup> نیز مورد استناد قرار گرفته است.

## 2

### مبنای قاعده عرفی حاکم بر تابعیت مضاعف «احترام به تساوی حاکمیت دول»

برای درک اهمیت و شمول قاعده عرفی مربوط به تابعیت مضاعف، باید دید مبنا و منطق اصلی آن چیست؟ این امر ارزش حقوقی قاعده مزبور را روشن کرده و معلوم می‌سازد که تحت چه شرایطی دولتها می‌توانند از این قاعده انحراف ورزند و یا با وجود اذعان به جنبه الزامی آن، با پیروی از رویه بین‌المللی خاصی آن را مورد تجدید نظر قرار دهند. همان طور که قبلاً اشاره شد، این قاعده نتیجه منطقی حاکمیت دولت و یا به عبارت صحیح‌تر، نتیجه اصل تساوی حاکمیت دول است. طبق اصل مزبور، از جمله حقوق حاکمیت هر دولتی این است که درباره اینکه چه کسانی اتباع آن محسوب می‌شوند و مناسبات

---

97. obiter dictum.

حقوقی مربوط به آنها چگونه باید تنظیم شود، خود تصمیم بگیرد. به عبارت دیگر، روابط بین يك دولت و اتباعش، از امور مربوط به صلاحیت داخلی است و هیچ دولت دیگری حق مداخله در آن را ندارد.<sup>98</sup> این امر ناشی از این واقعیت است که دولتها طبق حقوق بین‌المللی مرسوم، هیچ تکلیفی در مورد اتباع خویش ندارند و لذا در صحنه بین‌المللی نمیتوان آنها را به خاطر اقداماتی که نسبت به اتباع خود به عمل می‌آورند مسئول شناخت و تنها به موجب مقررات عهدنامه‌ها ممکن است دولتها تعهد نمایند که با اتباع خویش طبق معیارهای بین‌المللی خاصی رفتار کنند. جز در مواردی که چنین تعهداتی به موجب عهدنامه‌های بین‌المللی تقبل شده باشد، دولتها آزادند که هرطور مایلند با اتباعشان رفتار نمایند. یکی از نتایج طبیعی این اصل اساسی این است که هیچ دولتی نمیتواند از جانب تبعه کشور دیگری، حتی اگر تابعیت خود آن دولت را

---

98. CF. Also The Holding of the picj in the nationality decrees in Tunis and Morocco, ser. b, no. 4 (1923), p. 24.

نیز داشته باشد، به اقامه دعوی بین‌المللی مبادرت ورزد.

واقعیت فوق در مورد منطق قاعده مزبور بکرات در آرای بین‌المللی ذکر گردیده است. در این مورد می‌توان از پرونده‌های مانینا<sup>99</sup> و ماسیانی<sup>100</sup> یاد کرد؛ هرچند که آرای مزبور به علت اذعان به صحت اصل تساوی حاکمیت دول و در عین حال استناد به اصل اقامتگاه، مبهم به نظر می‌رسند. آرای صادره در پرونده‌های الکساندر و جنگلهای رودپ مرکزی<sup>101</sup> ابهام کمتری دارند؛ زیرا منجزاً به اصل تساوی حاکمیت دولت استناد ورزیده‌اند. اما در پرونده استرانسکی - مرژه، دولت ایالات متحده در محضر کمیسیون سازش ایتالیا و ایالات متحده منطق قاعده مورد بحث را با روشن‌ترین و موجزترین وجهی بیان نمود و اظهار داشت:

اصلی که به‌موجب آن یک دولت نمی‌تواند یکی از اتباع خود را در مقابل دولت دیگر که وی تابعیت آن را نیز دارد، مورد حمایت سیاسی قرار دهد، در مورد عهدنامه صلح

---

99. Reports of international arbitration awards, vol. 10, p. 79.

100. همان مأخذ: ص 184.

101. Reports of int. arb. awards, vol. 3, p. 1421.

حقوق بین‌الملل عرفی در... ❖ 139

منعقدہ با ایتالیا قابل اعمال نیست؛ زیرا اصل مزبور برتساوی حاکمیت دولتها مبتنی است و حال آنکه این عهدنامه صلح بین دولتهای متساوی الحقوق منعقد نشده است؛ بلکه بین متفقین و ایتالیا، یعنی یک دولت مغلوب که مجبور به قبول شرایط تحمیلی فاتحان بود و از نظر آنان ایتالیا یک دولت مستقل و حاکم به شمار نمی‌رفت، به امضا رسیده است.<sup>102</sup>

هرچند این نظر که اصل مزبور در عهدنامه صلح منعقدہ با ایتالیا قابل اعمال نیست ممکن است محل ایراد باشد، اما نحوه بیان خود اصل واقعاً بی‌نقص است. اگرچه منطق اساسی قاعده مورد بحث، اصل تساوی حاکمیت دول است، اما نباید مبنای دیگر این قاعده را نیز نادیده گرفت و آن ضرورت جلوگیری از سوء استفاده افراد از حقوق ناشی از تابعیت است. اگر افراد، برخلاف قاعده مزبور مورد حمایت قرار گیرند ممکن است تابعیت مضاعف خویش را مورد استفاده قرار دهند و گاهی از مزایای تابعیت یک دولت و

---

102. Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 238.

زمانی دیگر از مزایای تابعیت دولت دیگری که از آنها حمایت سیاسی به عمل می‌آورد، بهره‌مند گردند. تبعه مضاعف با سوءاستفاده از حقوق خویش ممکن است مرتکب کلاهبرداری نیز بشود. مضاف براین، وی با بازی کردن به اصطلاح بر سر دو میز، یعنی برخورداری از مزایای یک تبعه معمولی و نیز منتفع شدن از حمایت سیاسی یک کشور خارجی، تدریجاً خود را در طبقه‌ای جدا از اتباع «معمولی» جای می‌دهد و این برخلاف اصل اساسی تساوی افراد است که معمولاً در قوانین اساسی جدید گنجانیده شده است. بدیهی است قاعده مساوات راه را بر همه این‌گونه سوء استفاده‌ها و نابرابریها خواهد بست.

## **1- نتایج مبتنی بودن قاعده مربوط به تابعیت مضاعف، بر اصل اساسی تساوی حاکمیت دول**

اصل تساوی حاکمیت دولت که مبنای قاعده عرفی مربوط به تابعیت مضاعف می‌باشد، همواره یکی از اصول اساسی

جامعة بين المللي بوده است. پس از جنگ جهانی دوم به دنبال يك سلسله وقایعي كه ذكر آنها از حوصله اين نوشتار بيرون است، تدریجاً بر اهميت اصل مزبور افزوده شده است به نحوي كه در حال حاضر يكي از اصول هفتگانه حاكم بر روابط دول بشمار مي رود. به طوري كه مي دانيم اصل مزبور به صورت كنوني اش، نخستين بار در بند 1 ماده 2 منشور ملل متحد اعلام گردید و سپس با اظهار عقايد دول و روية عملي آنها در موارد مختلف و نيز مذاكراتي كه كراراً در سازمان ملل به عمل آمد، به صورت يك اصل جهانی درآمده است كه براي كلية اعضاي جامعة جهانی، صرفنظر از عضويت آنها در سازمان ملل متحد، لازم الاتباع مي باشد. شكل نهايي اصل مزبور را مي توان در بيانيه اصول روابط دوستانه مصوب 1970 مجمع عمومي سازمان ملل متخذ ملاحظه كرد.<sup>103</sup>

برخي از صاحب نظران<sup>104</sup> را عقیده براین است كه بيانيه مزبور به

---

103. Res. 2625-XXV.

104. POSENSTOCK, The Declaration of Principles of International Law Concerning Friendly Relations, in American Journal of Int. Law, 1971, vol. 65, p. 714; ARANGIORUIZ, The Normative Role of the General Assembly of the U.N. etc., Hague Recueil, 1972- III, P. 519ff.

صورت‌کنونی‌اش آثار حقوقی لازم‌الاتباعی ندارد؛ اما واقعیت این است که این بیانیه به تبیین مجدد اصولی پرداخته که لازم‌الاتباع بودن آنها از همان کیفیت پیدایش قواعد کلی نشأت می‌گیرد. تغییری که در وضعیت این اصول اساسی نسبت به گذشته حاصل گردیده آن است که در حال حاضر در نظام حقوقی بین‌المللی در مرتبه‌ای والاتر از کلیه دیگر قواعد و اصول قرار گرفته‌اند. البته شاید همه قواعد مزبور از خصایص قواعد آمره حقوق بین‌الملل برخوردار نباشند؛ هرچند که در کنفرانس وین در باب حقوق عهدنامه‌ها تعدادی از دول، آنها را جزء قواعد آمره می‌دانستند (منجمله اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، لبنان، سیرالئون، غنا، لهستان، بیلوروسی، رومانی و چکسواکی در 1968<sup>105</sup> و نیز دولتهای اکوادور، کوبا، لهستان، اوکراین و بیلوروسی<sup>106</sup> در 1969 اصرار می‌ورزیدند که کلیه اصول مندرج در ماده 2 یا مواد 1 و 2 جزء قواعد آمره است).

---

105. United Nations Congerence on the Law of Treaties I Session, Official Pecords, pp. 294; 300; 301; 312; 318, respectively.

106. Vienna Confercnce, II Session, Official Records, pp. 96; 97; 99; 100; and 105, respectively.

به عقیده اینجانب این نظر، لااقل در مورد اصل تساوی حاکمیت، تدریجی بیش از حد است؛ زیرا در برخی موارد از این اصل تخطی شده است (به عنوان مثال بند 3 ماده 27 منشور ملل متحد در مورد باصطلاح حق وتو). به هر حال شکی نیست در مواردی که اصل مزبور به عنوان قاعده آمره تلقی نمی‌شود، بازهم از اولویت خاصی نسبت به سایر قواعد حقوق بین‌الملل برخوردار است و عدول از آن تنها در صورتی مجاز است که دولت‌ها آزادانه و با عبارات روشن و صریح در باب آن توافق نموده باشند. بنابراین هرگاه مغایرت یک قاعده عرفی یا مفاد عهدنامه‌ای با اصول مزبور مورد ادعا باشد، پذیرفتن آن مستلزم این است که در روشنی و صراحت آن جای هیچ‌گونه شبهه‌ای نباشد؛ زیرا در جامعه بین‌المللی فرض مبنی بر محرومیت یا کاستن از تساوی حاکمیت دول، محلی از اعراب ندارد. علاوه بر این، تغییر و تجدیدنظر در آن دسته از قواعد بین‌المللی که از جمله نتایج منطقی اصل تساوی حاکمیت دول محسوب می‌شوند، فقط در صورتی قابل قبول است که جامعه بین‌المللی آن را از طریق روش‌های

متعارف تغییر قواعد و به طور قطعی پذیرفته باشد.

در مباحث آتی، نتایج عملی این واقعیت را که اصل تساوی حاکمیت دول از جمله اصول اساسی حقوقی بین الملل محسوب شده و قاعده عرفی مربوط به تابعیت مضاعف یکی از نتایج منطقی آن بشمار می رود، نشان خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که ادعای تغییر یافتن این قاعده بی اساس می باشد؛ زیرا عناصر لازم برای تحقق چنین امری موجود نبوده است.

## **2- عدول از قاعده عرفی راجع به تابعیت مضاعف به موجب عهدنامه**

بدون شك در برخی از عهدنامه های موجود، مقرراتی به چشم می خورد که صراحتاً با قاعده مورد بحث ما راجع به تابعیت مضاعف منافات دارند. **جنبه کاملاً استثنائی** این موارد، ماهیت و اهمیت قاعده عرفی مزبور را روشن تر می سازد.

بعد از جنگ جهانی اول، کشورهای فاتح به منظور حمایت از برخی اقلیتهای، با کشورهای که اقلیتهای مزبور در قلمرو آنها زندگی می کردند، عهدنامه های

منعقد نمودند. به‌موجب این معاهدات، هر يك از اعضاي شوراي جامعة ملل (و همچنين دولتي كه عضو اقليت مقيم يك كشور، علاوه بر تابعيت محل سكونت خویش را تابعیت آن نیز برخوردار بود) حق داشت توجه شورا را به نقض مقررات مربوط به حمایت از اقلیتها جلب نماید. هرگونه اختلاف نظري در مورد مقررات مزبور بایستی به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی ارجاع می‌گردید. مضاف براین، برای افراد اقلیتها نیز (که باید گفت اتباع کشور محل سکونت خویش بودند) حق تقدیم «دادخواست» در مورد تخلف دولتهای متبوعشان از مفاد عهدنامه‌های مربوط به اقلیتها به دبیرکل جامعة ملل پیش‌بینی شده بود. بدین ترتیب اتباع دولتهای خاصی استثنائاً حق داشتند شکایات خویش را در مورد تخلفات دولت متبوع خود به گوش سازمانهای بین‌المللی برسانند.

پس از جنگ جهانی دوم نیز مواد مشابهی در برخی از عهدنامه‌های مربوط به حمایت از حقوق بشر، بویژه در میثاق ملل متحد در باب حقوق مدنی و سیاسی مورخ 1977 و پروتکل اختیاری منضم به آن،

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مورخ 1950، و کنوانسیون کشورهای امریکایی در باب حقوق بشر مورخ 1969 گنجانیده شد. عهدنامه‌های مزبور به هر یک از دول امضا کننده حق می‌دهد که تحت شرایط بسیار محدودی علیه کشور دیگر امضا کننده عهدنامه راجع به نقض حقوق بشر به اقامه دعوی مبادرت ورزد. بدیهی است که دولت خواهان نه تنها از جانب یک تبعه مضاعف، بلکه حتی به نمایندگی از جانب فردی که منحصراً تابعیت دولت خوانده را دارد نیز می‌تواند اقامه دعوی نماید. برخی از مقررات این عهدنامه‌ها به افراد «تحت صلاحیت» یک دولت طرف قرارداد (که اتباع آن نیز بشمار می‌روند)، اجازه می‌دهد تا در مورد مظالمی که به علت نقض حقوق بشر متوجه آنها گردیده است، به مراجع بین‌المللی شکایت کنند.

هم‌ویژگی خاص این مقررات، که تا حدود زیادی موجب محدودیت حاکمیت دولت می‌گردد، و هم این واقعیت که تاکنون فقط تعداد **قلیلی** از دولتها تعهدات ناشی از آنها را برعهده گرفته‌اند، دلیل بارزی است براینکه این‌گونه انحرافات از قاعده

عرفي حقوق بين الملل راجع به تابعيت مضاعف، تاکنون چندان زمينه توفيق نيافته بلکه بعکس، اهميت آن را بيش از پيش آشکار ساخته است.

### 3

## آيا قاعده عرفي حقوق بين الملل در باب تابعيت مضاعف در اثر رويه قضائي و رويه عملي دول پس از جنگ جهاني دوم تغيير يافته است؟

اکنون بايد دید آيا در قاعده عربي فوق الذکر طی سالهاي اخير تغييری روی داده است یا خیر؟ طرح این سؤال از آن رو است که بنا به ادعای برخی از صاحب نظران در آرای کمیسیونهای سازش که به موجب عهدنامه های صلح منعقد شده پس از جنگ جهانی دوم تشکیل گردید و همچنین رأی معروف دیوان بین المللی دادگستری در پرونده «نوته بوم»<sup>107</sup> اصل تابعیت غالب

107. Nottebohm.

یا مؤثر، جانشین اصل تساوی حاکمیت دول  
گردیده است.

علاوه براین، چون دولت امریکا در  
«تذکارية مربوط به مسئله تابعیت مضاعف»  
که به دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات  
متحده تسلیم نموده مدعی گردیده که تا  
قبل از جنگ جهانی دوم در جامعه بین  
المللی دکتترین مساوات حاکم بوده و از  
آن پس دکتترین تابعیت مؤثر اولویت یافته  
است،<sup>108</sup> بنابراین ضروری است که  
روية قضائي بين المللي و همچنین روية  
عملي دولتها را از جنگ جهانی دوم به  
بعد مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار  
بدهیم. دیوان داوری دعاوی ایران -  
ایالات متحده نیز در رأی صادره در  
پرونده ناصر اصفهانیان اظهار عقیده  
نمود که ماده 4 کنوانسیون لاهه، «باید با  
احتیاط بسیار تفسیر شود. نه تنها بیش از

---

**108.** «به حال جنگ جهانی دوم به بعد بود که دولتها  
برای حمایت از دعاوی اتباعشان و منجمله اتباع مضاعف،  
به اعمال اصل تابعیت مؤثر مبادرت ورزیدند. تا قبل از  
این تاریخ صاحب نظران معروف و همچنین آرای محاکم بین  
المللی از این اصل که دعوی يك تبعه مضاعف نمی تواند  
توسط یکی از دولتهاي متبوع او علیه دیگر دولت متبوعش  
مورد حمایت قرار گیرد، پیروی می نمودند». (تذکاریه: ص  
28).

50 سال از عمر آن می‌گذرد بلکه از آن زمان تاکنون تحولات بزرگی در مفهوم حمایت سیاسی روی داده که موجب گسترش دامنه آن گردیده است».<sup>109</sup>

1- پرونده استرانسکی - مرژه و رویه قضائی کمیسیونهای سازش که به موجب عهدنامه‌های صلح تشکیل گردیدند.

در سال 1955 کمیسیون سازش ایتالیا و ایالات متحده که به موجب عهدنامه صلح منعقد شده با ایتالیا تشکیل گردیده بود، به صدور رأی مهمی مبادرت ورزید که از اصول حقوق متداول فاصله زیادی داشت و طی آن کوشید با استناد به اصل تابعیت غالب، مقررات بین‌المللی موجود را دگرگون سازد. رأی مزبور که در مورد پرونده استرانسکی - مرژه<sup>110</sup> صادر گردیده بود، در یک سلسله آرای دیگر همان

---

109. رأی شماره 2-157-31، ص 8.

110. Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 236ff.

کمیسیون<sup>111</sup> و همچنین کمیسیونهای سازش بین سایر دول مورد پیروی قرار گرفت.<sup>112</sup> گرچه تشریح استدلالات کمیسیون سازش ایتالیا و ایالات متحده در پرونده استرانسکی - مرژه به علت شهرت فراوان آن در اینجا ضروری به نظر نمی‌رسد، اما به هر حال لازم می‌دانم دلایلی که به عقیده من رأی مزبور را بسیار مخدوش می‌سازد به تفصیل تشریح نمایم. این رأی از سه جنبه متفاوت محل ایراد است:

#### اول - سوء تفسیر قواعد موجود حقوق بین‌الملل

کمیسیون با اظهار اینکه «مقررات کنوانسیون 1930 لاهه و قواعد حقوق عرفی که در سوابق بین‌المللی و آثار حقوقی صاحب‌نظران به چشم می‌خورد، حاکی از وجود و کاربرد دو اصل در رابطه با مسئله حمایت سیاسی در موارد تابعیت مضاعف است»،<sup>113</sup>

---

**111.** See the following cases: Mazzonis (ibid p. 250); Spaulding (ibid, p. 293); Zangrilli (ibid, pp. 295-296); Gattone (ibid, pp. 305-306); Graniero (ibid, pp. 394-395); Tucciarone (ibid, pp. 399-400); Ganaplin (ibid, p. 401).

**112.** See the Franco- Italian Conciliation Commission, cases of Testasecca (Reports of Int. Arb. Awards, vol. 13, p. 785), Rambaldi (ibid, p. 787), Giby (ibid, p. 803), Lambroso (ibid, p. 807), Lupi (ibid, p. 823).

**113.** Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 246

آشکارا دو اصل مندرج در مواد 4 و 5 کنوانسیون لاهه را با یکدیگر اشتباه گرفته است؛ زیرا اصول دوگانه مزبور، همانطور که در مباحث قبل مؤکداً خاطر نشان گردید، مربوط به مسائل کاملاً متفاوتی است (کما اینکه خود کمیسیون نیز در دیگر قسمتهای رأی بدین امر معترف است). دلیل نادیده گرفتن تفاوت بسیار زیادی که اصول دوگانه مزبور از حیث حیطة شمول و آثار حقوقی با یکدیگر دارند، در این اشتباه بزرگ کمیسیون نهفته است که می‌گوید: «نوشته‌های حقوقی و آرای صادره، آن (یعنی اصل تابعیت مؤثر مندرج در ماده 5 کنوانسیون لاهه) را به خاطر روح عدالتی که در آن نهفته است، به سرعت به عرصه حقوق بین‌الملل عمومی منتقل ساختند».<sup>114</sup> همانطور که قبلاً ضمن اشاره به مقاله عالمانه رئیس کمیسیون مزبور آقای اینگواس مسیا خاطر نشان گردید، این استنباط بی‌پایه است؛ زیرا استناد حقوقی به اصل تابعیت مؤثر، قبل از آنکه کنوانسیون 1930 قاطعانه و آمرانه

---

همچنین مراجعه شود به دنباله اظهارات کمیسیون در همین صفحه راجع به مواد 4 و 5 کنوانسیون لاهه.  
114. همان «مأخذ: ص 246 (تأکید در متن اصلی است).

اصل مساوات را معتبر اعلام نماید، صورت گرفته است. در نتیجه پس از تدوین اصل مزبور به‌عنوان يك قاعدة عرفي بين‌المللي، باید گفت که هرگز این ادعا «انتقال» اصل تابعیت مؤثر، از حیطة قلمرو حقوق بین‌الملل خصوصی به سطح مناسبات بین دول تحقق نیذیرفته است.

## دوم - تناقض آشکار

دومین ایرادی که بر رأی مزبور وارد می‌باشد، وجود تناقض آشکار درمبانی آن است. این ایراد را قبلاً سه نفر از حقوقدانان برجسته یعنی «دورانته»<sup>115</sup> ایتالیائی، «فان پانهاوس»<sup>116</sup> هلندی و «پرین»<sup>117</sup> سوئیسی با استدلالاتی متین بیان نموده‌اند. به عقیده آنها استدلال کمیسیون مبني بر اینکه هیچ «تضاد مانه‌الجمعي بين این دو اصل (یعنی اصل تساوي حاکمیت و اصل تابعیت مؤثر) وجود ندارد» و در واقع «اصول مزبور متقابلاً

---

115. DURANTE, Doppia o plurima cittadinanza nella protezione diplomatica, in Rivista di diritto internazionale, 1956, vol. 39, pp. 177-178.

116. Jan PANHUIS, The Role of Nationality in International Law, 1959, pp. 78-79.

117. PERRIN, Les conditions de validité de la nationalité en droit international public, in Recueil d'études en hommage à P. GUGGENHEIM, 1968, p. 870, note 75.

مکمل یکدیگرند»، زیرا «در مواردی که تابعیت مؤثر از آن دولت خواهان باشد، اصل تساوی حاکمیت باید تحت‌الشعاع اصل تابعیت مؤثر قرار گیرد اما اگر چنین ارجحیتی اثبات نگردد، معمولاً اصل نخست معتبر شناخته می‌شود، زیرا اصل مزبور ضابطه‌ای است که اعمال آن هرگونه ابهام احتمالی را از میان برمی‌دارد»،<sup>118</sup> آشکارا با یکدیگر متناقض است. کمیسیون در حقیقت اصل تساوی را بکلی مردود شناخته است؛ زیرا با استدلالی که مطرح نموده است، مآلاً در کلیه موارد، اصل تابعیت مؤثر اعمال خواهد شد؛ خواه تابعیت غالب از آن دولت خواهان باشد یا خیر، و در مورد اخیر باید گفت که تابعیت غالب از آن دولت خوانده است (و دقیقاً این همان وضعی است که در پرونده استرانسکی - مرژه وجود داشت و کمیسیون با نشان دادن اینکه تابعیت غالب از آن دولت ایتالیا است، نتیجتاً دعوی را مردود اعلام کرد). تنها موردی که اصل تساوی حاکمیت ممکن است اعمال شود، موردی است که اساساً هیچ تابعیتی به‌عنوان تابعیت غالب شناخته

---

118. Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 247.

نشود که البته چنین موردی فی‌الواقع بسیار فرضی است؛ بالاخص که کمیسیون سازش، ضوابط مختلف و دقیقی برای تشخیص تابعیت غالب در نظر گرفته بود.<sup>119</sup>

**سوم - تزلزل و عدم پای‌بندی به مبانی خود**  
سومین ایرادی که بر رأی مزبور وارد است، بی‌ثباتی و عدم پای‌بندی به مبانی خود آن است. کمیسیون سازش در رأی خویش اظهار عقیده نمود که «آن دسته از اتباع ایالات متحده که تابعیت ایتالیا را نداشته و بلکه تابعیت یک دولت ثالث را دارند، حتی اگر تابعیت غالب آنان همین تابعیت دولت ثالث باشد، باز طبق عهدنامه [با ایتالیا]، اتباع «ملل متفق» محسوب می‌شوند».<sup>120</sup> بدین ترتیب کمیسیون پس از تشخیص اینکه طبق کنوانسیون 1930 لاهه باید اصل تابعیت غالب اعمال گردد، بدون ارائه هیچ دلیلی اصل 5 کنوانسیون لاهه که به‌موجب آن در یک کشور ثالث بایستی تابعیت دولتی که فرد مورد نظر علایق نزدیکی با آن دارد مرجح شناخته شود،

---

**119.** همان مأخذ: ص 247 و 248.

**120.** Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 247.

را صریحاً نادیده گرفت. واضح است که کمیسیون سازش با اینکه بخلط اصل تابعیت مؤثر را به عنوان قاعده عرفی بین‌المللی ناظر بر موارد تابعیت مضاعف بین دولت خواهان و دولت خوانده تلقی نموده است، مع هذا اصل مزبور را حتی در همان مواردی نیز که قابل استناد و اعمال بوده، نادیده گرفته است.

با اینکه ایرادات فوق بر رأی صادره در پرونده استرانسکی - مرژه وارد است، اما این واقعیت را نباید ناگفته گذاشت که هم در این پرونده و هم در سایر پرونده‌هایی که مورد رسیدگی کمیسیون مزبور و یا سایر کمیسیون‌های سازش قرار گرفت، اصل تابعیت غالب اعمال گردید. البته هنگام بررسی این موضوع که آیا قاعده حقوق عرفی مربوط به تابعیت مضاعف، در سال‌های اخیر دستخوش تغییر گردیده است یا خیر؟، باید نکته فوق را ملحوظ نظر داشت و دقیقاً مورد ارزیابی قرار داد.

#### 1- پرونده نوته بوم

به نظر نمی‌رسد که تشریح این پرونده ضرورتی داشته باشد؛ زیرا اساساً موضوع آن ربطی به نحوه اعمال حمایت سیاسی در موارد تابعیت مضاعف ندارد. این پرونده راجع به تابعیت مضاعف نبود؛ بلکه رأی دیوان بین‌المللی دادگستری معطوف به این مسئله بود که آیا اعطای تابعیت لیختن اشتاین به آقای نوته بوم به دولت مزبور حق اقامه دعوی بین‌المللی در دیوان را می‌دهد یا خیر؟ زیرا به عقیده دولت گواتمالا، تابعیت مزبور تابعیت مؤثری محسوب نمی‌شد.

در نتیجه، هم رأی دیوان و هم آن قسمت از استدلالات دیوان که ضمن آن به رویه قضایی در باب تابعیت مضاعف اشاره شده،<sup>121</sup> هیچ نقشی در تحول احتمالی قاعده عرفی مربوط به تابعیت مضاعف نداشته است.

---

121. ICJ reports, 1955, p. 22.

## 2- رویه دولتها از سال 1955 تاکنون

چون رویه قضائی کمیسیونهای سازش، مورد متابعت هیچ محکمه بین‌المللی قرار نگرفته است بنابراین برای پس‌بردن به این نکته که آیا رویه مزبور منجر به تغییر قاعده عرفی راجع به تابعیت مضاعف شده یا خیر؟، بررسی رویه دولتها از اهمیتی قاطع برخوردار می‌گردد. مقصود از این بررسی، روشن ساختن این نکته است که آیا دولتها در مکاتبات سیاسی و مراودات روزمره خویش از اصل تابعیت غالب یا مؤثر پیروی نموده‌اند یا اینکه بعکس، به قاعده کهن و جاافتاده مبتنی بر اصل تساوی حاکمیت دول وفادار مانده‌اند؟ برای سهولت امر بهتر است رویه دولتها را تحت سه گروه مورد بررسی قرار دهیم:

الف. رویه کشورهای غربی با استثنای ایالات متحده.

ب. رویه ایالات متحده.

ج. رویه کشورهای سوسیالیستی

متأسفانه هیچ‌گونه مدارکی در مورد رویه کشورهای در حال توسعه در دسترس نیست؛ زیرا در هیچ مجله، نشریه یا

گزارش ملي و يا بين‌المللي در اين زمينه چيزي منتشر نشده است و تنها سندی که در اين خصوص به دست آورده ام، مربوط به کشور اروگوئه در 1948 در کمیته حقوقی مجمع عمومی سازمان ملل متحد است که در آن از همان قاعده عرفی مربوط به تابعیت مضاعف جانبداری شده است.<sup>122</sup>

#### الف- رویه کشورهای غربی (باستثنای ایالات متحده)

نخست به بررسی رویه بریتانیا می‌پردازیم: در سال 1963 هنگامی که در پارلمان انگلیس از وزیر امور خارجه آن کشور سؤال شد که در مورد تیراندازی به سوی آقای «دنيس بروتوس»<sup>123</sup> تبعه انگلیس در ژوهانسبورگ، چه اقداماتی در برابر دولت افریقای جنوبی به عمل آورده است، وی اظهار داشت که «هیچ دلیلی برای مداخله رسمی در این مورد وجود ندارد مگر آنکه

---

122. U.N. General assembly official records, III session, vith committee, sr. 115, p. 554.

«تابعیت مضاعف برای خودداری از اعمال حمایت سیاسی کفایت می‌کند؛ اما افراد بدون تابعیت اساساً نمی‌توانند از چنین حمایتی برخوردار باشند». این نکته هنگام بحث در مورد پرونده «ایتالیک» (Bernadotte) اظهار گردیده است.

123. Dennis Brutus.

آقای بروتوس بتواند ثابت کند که از تابعیت افریقایی جنوبی برخوردار نیست.<sup>124</sup> رویه فرانسه نیز بر همین طرز فکر استوار است. به عنوان نمونه می‌توان به اظهارات وزیر امور خارجه فرانسه در 1956 در پاسخ سؤال یکی از نمایندگان مجلس راجع به اقدامات دولت فرانسه به نفع برخی از اتباع لهستان که تابعیت فرانسه نیز داشتند و مقامات دولت لهستان از خروج آنان از کشور ممانعت کرده بودند، اشاره نمود. وزیر امور خارجه فرانسه در اظهارات خویش خاطرنشان ساخت که افراد مزبور حق برخورداری از حمایت سیاسی فرانسه را ندارند؛ «زیرا تبعه لهستان نیز بشمار می‌روند».<sup>125</sup> در سال 1966 نیز در مورد گروهی از زندانیان سیاسی در الجزایر، وزیر امور خارجه فرانسه در پاسخ سؤال یکی از نمایندگان مجلس اظهار داشت که پنج نفر از افراد گروه مزبور، فرانسوی و ده نفر دیگر فرانسویانی هستند که تابعیت الجزایر را

---

**124.** British Practice in international law (E. Lauterpacht ed.), 1963-II, p.120.

**125.** Répertoire de la pratique française en matière de droit international public (A.KISS ed.) , vol III, pp. 462-463, and also Annuaire français de droit international, 1956, vol. II, p. 842.

نیز کسب کرده‌اند، و در رابطه با ده نفر  
اخیر گفت:

باید خاطرنشان ساخت که طبق رویه ثابت  
بین‌المللی و بنا به عقیده حقوقدانان، از  
کسانی که داوطلبانه یک تابعیت خارجی را  
ضمن حفظ تابعیت فرانسوی خویش تحصیل  
نموده‌اند، جز با رضایت آن دولت خارجی  
نمی‌توان رسماً حمایت سیاسی و کنسولی به عمل  
آورد.<sup>126</sup>

در سال 1971 نیز وزیر کارفرانسه در  
پاسخ به سؤال یکی از نمایندگان مجلس،  
همین موضع‌گیری را در خصوص عدم امکان  
حمایت از اتباع مضاعف تکرار نمود.<sup>127</sup>  
هلند نیز در رویه خویش از همین نظر  
پیروی می‌نماید. وزیر امور خارجه هلند  
در سال 1973 در مجلس آن کشور در پاسخ  
سؤالی راجع به خودداری سفارت هلند در  
واشنگتن از صدور گذرنامه برای هلندیهای  
متولد شده در ایالات متحده، با استناد  
به قوانین آن کشور اضافه کرد:  
منطق این قاعده این است که به موجب  
مقررات بین‌المللی، دولت هلند نمی‌تواند از

---

126. *Annuaire francais de droit international*, 1966, vol, XII, p. 897.

127. *Annuaire francais de droit international*, 1979, vol, XXX, p. 978.

این قبیل اشخاص که تابعیت مضاعف دارند (و یکی از تابعیتهای آنان هلندی است)، در مقابل دولت دیگری که تبعه آن محسوب می‌شوند، حمایت سیاسی یا کنسولی به عمل آورد.<sup>128</sup>

در مورد رویه جمهوری فدرال آلمان باید به سابقه زیر اشاره نمود: در سال 1976 در مجلس آلمان<sup>129</sup> این مسئله مطرح گردید که آیا دولت آلمان حق دارد برای حمایت از اتباع آلمانی الاصل شوروی (یعنی کسانی که به‌عنوان تبعه آلمان در سرزمینهای که اکنون جزء قلمرو شوروی است به دنیا آمده‌اند) که خود را تبعه شوروی نمی‌شناسند، در مقابل دولت اتحاد جماهیر شوروی به اقدامات سیاسی مبادرت ورزد یا خیر؟ یکی از وزرای مشاور آلمان در پاسخ به این سؤال اظهار داشت:

به‌موجب قواعد جاری حقوق بین‌الملل، دولت جمهوری فدرال آلمان عملاً حق حمایت از منافع این قبیل افراد را در مقابل دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ندارد. حتی اگر این افراد کسانی بودند که در زمان

---

128. Netherlands yearbook of international law, 1975, vol. VI, p. 270.

129. Bundestag.

جنگ با رعایت تشریفات اداری، تابعیت امپراتوری آلمان را تحصیل نموده بودند، باز هم این وضعیت حقوقی حکمفرما بود؛ زیرا به موجب اصول بین‌المللی حقوق بین‌الملل، هیچ دولتی نمی‌تواند اتباع خویش را در مقابل دولت دیگری که اشخاص مزبور تبعه آن نیز محسوب می‌شوند، مورد حمایت سیاسی و کنسولی قرار دهد.<sup>130</sup>

شاهد مثال در مورد رویه سوئیس فراوان‌تر است. یکی از نخستین موضع‌گیری‌های دولت مزبور در دوره مورد بحث به سال 1961 باز می‌گردد. که اداره سیاسی فدرال سوئیس در تذکریه عمومی راجع به حمایت سیاسی اتباع و شرکتهای سوئیسی، از جمله اعلام داشت:

به موجب یک قاعده مسلم حقوق بین‌الملل، اشخاصی که دارای تابعیت مضاعف هستند نمی‌توانند از حمایت سیاسی یک از دو دولت متبوع خویش علیه دیگری برخوردار گردند.<sup>131</sup> گرچه موضع‌گیری فوق با برخی از نظرها که خواستار مشروط و مقید ساختن

---

**130.** Völkerrechtliche Praxis der Bundesrepublik Deutschland, in Zeitschrift für ausländisches Oeffentliches Recht und völkerrecht, 1978. vol. 38, p. 303.

**131.** La pratique suisse de droit international public, in Annuaire Suisse de Droit international, 1964, vol. 21, p. 149.

آن بودند، مواجه گردید، اما سایر موضع‌گیری‌های دولت سوئیس بی‌قید و شرط بوده است؛ منجمله در سال 1970 شورای فدرال سوئیس ضمن تشریح اقداماتی که توسط اداره سیاسی فدرال در حمایت از سه نفر اتباع سوئیس بازداشت شده در برزیل به عمل آمده بود، خاطرنشان ساخت که یکی از سه نفر مزبور از تابعیت برزیل نیز برخوردار بوده و «بسبب تابعیت مضاعف وی، اداره سیاسی فدرال علی‌رغم مساعی معموله، قادر به مداخله مؤثر به نفع او نبوده است».<sup>132</sup>

در سال 1973 نیز شورای فدرال طی پیامی خطاب به مجلس فدرال راجع به مذاکرات بین مقامات سوئیس و مجارستان درباره ملی کردن دارائیهای سوئیس در مجارستان در سال 1952، در باب مسئله دارائیهای اتباع سوئیس که از تابعیت مجارستان نیز برخوردار بودند، خاطرنشان ساخت:

طبق اصول مسلم و شناخته شده حقوق بین‌الملل عمومی اخذ غرامت از دولتی که

---

132. La pratique suisse etc., Annuaire etc. 1979, vol. 27, p. 178.

تبعه مضاعف، تبعه آن نیز محسوب می‌گردد، امکان‌پذیر نیست.<sup>133</sup>

اهمیت رویه ایتالیا از موارد فوق کمتر نیست. قبل از هرچیز باید نظر کمیسیون سازش ایتالیا و امریکا را در پرونده استرانسکی- مرژه یاد کرد که چنین بیان می‌دارد:

در حقوق بین‌الملل اصلی وجود دارد که در تمام جهان پذیرفته شده و همواره اعمال گردیده است و به‌موجب آن در موارد تابعیت مضاعف، چنانچه خواهان تابعیت دولتی که دعوی علیه آن اقامه شده است را نیز داشته باشد، در این صورت حمایت سیاسی قابل اعمال نخواهد بود.<sup>134</sup>

البته همان‌طور که در مورد رویه فرانسه مؤکداً خاطر نشان گردید، نظرات نمایندگان رابط دولتها در محاکم بین‌المللی را باید با احتیاط بیشتری مورد توجه قرار داد؛ زیرا معمولاً نمایندگان مزبور از نقطه نظرهایی که بیشتر در جهت منافع آنان است جانبداری می‌کنند. به هر حال نظر فوق بعدها در

---

133. La pratique suisse etc., in Annuaire suisse etc., 1974, vol. 30, p. 141.

134. Reports of international arbitration awards, vol. XIV, p. 239.

عالي‌ترین سطح، يعني توسط وزير امور خارجه ايتاليا در پارلمان آن کشور در همین اواخر مورد تأييد قرار گرفت. سابقه مزبور از اين قرار است که از وزير امورخارجه ايتاليا در مورد اتباع ايتاليائي مقيم آرژانتين که «ناپديد» شده بودند و همچنين کسانی که داراي تابعيت مضاعف بودند و بالاخره کلیه «ناپديد شدگان» سؤالاتي به عمل آمده بود. مشارالیه در 11 ژانويه 1983 در جلسه عمومي سناي ايتاليا اظهار داشت که دولت ايتاليا نه تنها از جانب اتباع ايتاليا بلکه همچنين از جانب اتباع مضاعف و نیز «به خاطر همبستگيهاي بشري»<sup>135</sup> از جانب آنهایی که فاقد تابعيت ايتاليا بوده اند، کراراً اقداماتي نزد وزارت امور خارجه آرژانتين به عمل آورده است. وي سپس در دنباله بیانات خویش چنین اظهار داشت:

خودداري آرژانتين از رد اقداماتي که از جانب اتباع مضاعف به عمل آمده است را بایستی مرهون مساعي سياسي ايتاليا دانست؛ زیرا آرژانتين معمولاً از اين اصل حقوق

---

135. Senate proceedings (Senato della repubbilca, 542a Seduta, resoconto sommario, p. 12).

بین‌الملل که در چنین مواردی حمایت از این‌گونه اشخاص را مردود می‌داند، پیروی می‌نماید.<sup>136</sup>

همین وزیر در جلسه عمومی مجلس نمایندگان ایتالیا در 17 ژانویه 1983 مفهوم فوق را مطرح و به تفصیل تشریح نمود. وی در سخنان خویش راجع به اقدامات ایتالیا در حمایت از کسانی که تابعیت مضاعف دارند، مجدداً یادآور شد که «طبق اصول کلی حقوق بین‌الملل»، آرژانتین به سایر کشورها اجازه حمایت از کسانی را که تابعیت مضاعف دارند، نمی‌دهد. و راجع به مسئله مورد بحث اضافه نمود:

نتایج مثبت به‌دست آمده منجمله آزادی بازداشت شدگان را مقامات آرژانتینی به طور اساسی مشروط بدان کرده‌اند که اقدام دولت ایتالیا هر قدر هم که صحیح بوده باشد - نبایستی افشا گردد؛ زیرا تردیدی نیست که اقدام مزبور خارج از چهار چوب مقررات حقوق بین‌الملل صورت گرفته است.<sup>137</sup>

---

136. Senate Proceedings cit., p. 13.

137. House of Representatives, Proceedings (Camera dei deputati, Resoconto stenografico, seduta del 17 gennaio 1983), p. 55.

اظهارات فوق جاي تردید باقی نمی‌گذارد که ایتالیا نیز نظر آرژانتین را مبنی بر اینکه حق حمایت از اتباع مضاعف را نداشته تأیید می‌نموده است؛ زیرا درغیراین صورت می‌بایستی به آن اعتراض می‌کرد. با وجود این اگر آرژانتین به ایتالیا اجازه اقدام در مورد اتباع مضاعف را داده فقط به خاطر آن بوده که اقدامات ایتالیا کاملاً جنبه محرمانه داشته است و مهمتر از آن اینکه موارد نقض حقوق بشر در آن کشور بقدری فاحش و گسترده بوده که به هر کشوری حق می‌داد خواستار قطع آنها گردد. در مورد بلژیک قرائنی که حاکی از نحوه برخورد این دولت با مسئله مورد بحث باشد، چندان در دست نیست.<sup>138</sup> تنها یک مورد می‌توان سراغ کرد که وزارت امور خارجه بلژیک ناگزیر شده است به مسئله تابعیت مضاعف بپردازد و سابقه آن از این قرار است که یک نفر تبعه یوگسلاوی که در زمان جنگ دوم جهانی عضو ارتش یوگسلاوی بود، در سال 1975 پس از چندین

---

138. See the various issues of the *Revue Belge de Droit International*, which includes an extensive and excellent survey of the Belgian practice edited by J. SALMON.

سال اقامت در بلژیک، تابعیت آن کشور را تحصیل کرد. وی چند ماه پس از تحصیل تابعیت بلژیک، به کشور اصلی خویش مراجعت نمود و در آنجا دستگیر گردید. وزارت امور خارجه بلژیک به درخواست همسر مشارالیه که از وی با خبر بود، درصدد کسب اطلاع در این خصوص از مقامات یوگسلاوی برآمد و دریافت که نامبرده به چندین اتهام در یک زندان یوگسلاوی در بازداشت بسر می‌برد. وزیر امور خارجه بلژیک در پاسخ به سؤالی که در مجلس در این باره شده بود، اظهار داشت که مساعی لازم نزد مقامات یوگسلاوی به عمل آمده است تا به همسر وی اجازه ملاقات با او داده شود. و اضافه نمود که «به هرحال» وی در یوگسلاوی به عنوان یک تبعه آن کشور تلقی می‌گردد.<sup>139</sup> معنای روشن این اظهارات وزیر خارجه بلژیک آن است که دولت بلژیک به دلیل برخورداری فرد مزبور از تابعیت مضاعف، قادر به اقدامی بیشتر از آنچه که به دلایل انسانی انجام داده است، نمی‌باشد؛ در حالیکه اگر شخص مورد بحث تابعیت کشوری را که در آن بازداشت شده

---

139. Revue belge de droit international, 1977, vol. 13, pp. 717-718.

است، نمی‌داشت، مقامات بلژیک می‌توانستند اقدامات مؤثرتری به نفع وی به عمل آورند.

#### ب- رویه ایالات متحده

برخلاف رویه متداول بین‌المللی که فوقاً تشریح شد، رویه ایالات متحده از سال 1957<sup>140</sup> کاملاً منحصر به فرد و در واقع رویه‌ای منزوی بوده است. این دولت از سال 1957 همواره مدافع این اصل بوده است که:

هیچ دولتی ملزم نیست دعوایی را که دولت دیگری از جانب فردی که تابعیت هر دوی آنها را دارد، علیه آن اقامه می‌کند، بپذیرد مگر آنکه چنین فردی علایق

---

**140.** در مورد رویه ایالات متحده تا قبل از این تاریخ به مباحث قبل رجوع شود. باید خاطرنشان ساخت که هیئت نمایندگی ایالات متحده در کمیته حقوقی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در 1948 اعلام داشت: «آن دسته از دعاوی که در آنها فرد خسارت دیده تابعیت مضاعف دارد، موجب بروز برخی اشکالات می‌گردد؛ اما این اشکالات هنگام طرح دعوی‌های کانیه‌وارو حل شده است و این قاعده که هیچ دولتی نمی‌تواند دعوایی را از جانب یکی از اتباع خویش که در عین حال تبعه کشور خوانده نیز محسوب می‌گردد، اقامه نماید، به صورت یک اصل پذیرفته شده حقوق بین‌الملل درآمده است.»

(G.A. official records, III session, vith committee, sr, 112, p. 526).

و مؤثر و نزدیکتری با دولت خواهان داشته باشد.<sup>141</sup> تا آنجا که من اطلاع دارم دولت ایالات متحده هرگز علت تصمیم خود را به عدول از حقوق بین‌الملل عرفی و رویه عمومی دول توضیح نداده است. احتمال دارد که این عدول ناشی از رأی صادره در دعوی استرانسکی - مرژه بوده باشد.

### ج - رویه کشورهای سوسیالیستی

بدیهی است کشورهای سوسیالیستی هیچ‌گونه نشریه‌ای پیرامون رویه‌ای که در این خصوص در مناسبات بین‌المللی خویش اتخاذ می‌کنند، منتشر نمی‌سازند. طبعاً برای بررسی رویه آنها، بایستی یا به مطالب اظهار شده در سازمان ملل متحد و سازمانهای امثال آن و یا - مانند موضوع مورد بحث فعلی که در مورد آن دولتها هنوز امکان اتخاذ رویه مشخصی را در سازمانهای بین‌المللی نیافته‌اند - به قوانین داخلی و منابع مشابه که گاهی ممکن است راهگشا باشد، متوسل گردید.

---

**141.** WHITEMAN, Digest of International Law, vol. 8, 1967, p. 1252; American Journal of International Law, 1980, vol. 24, p. 163; Digest of U.S. Practice in International Law, 1977, pp. 112 & 693.

منبع عمده، دیگر نشریات حقوقی است که در این کشورها معمولاً موضع رسمی دولتهای مربوطه را منعکس می‌نمایند و در نتیجه می‌توان از آنها موضع رسمی دولت را احراز کرد.

درمسئله تابعیت مضاعف، بررسی قوانین داخلی، موضع کشورهای سوسیالیستی را روشن‌تر می‌کند. خوشبختانه این قوانین توسط یکی از محققان لهستانی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و وی در خاتمه بررسی وسیع خویش چنین نتیجه می‌گیرد:

رویه منفی کشورهای سوسیالیستی در قبال تابعیت مضاعف عمدتاً در قوانین داخلی بچشم می‌خورد. اکثر قوانین تابعیت که در حال حاضر در این کشورها مجری است، حاوی مقررات خاصی است که مؤید اصل تابعیت واحد است.<sup>142</sup>

در موافقتنامه‌های دو جانبه متعددی نیز که این کشور منعقد نموده‌اند، همین موضع اتخاذ گردیده و هدف از آن منجمله

---

142. L. GELBERG, Problems of Dual Nationality in the Light of Legislation and Treaties of Socialist Countries, in Polish Yearbook of International Law, I, 1966-67, p. 94. GELBERG (ib.), criticizes the different view of SEPKOV (in American Journal of International Law, 1962, vol. 56, p. 1010ff.).

این است که امکان برخورداری از تابعیت مضاعف را از افراد سلب نمایند.<sup>143</sup>

مفاد قوانین داخلی کشورهای سوسیالیستی مبنی بر اینکه افراد فقط از یک تابعیت برخوردارند، مؤید موضع این کشورها در صفحه بین‌المللی است. ولی چون به هر حال در موارد بسیار نادر، کسانی پیدا خواهند شد که بیش از یک تابعیت داشته باشند. قوانین این کشورها در این خصوص چنین مقرر می‌دارد:

افرادی که چندین تابعیت دارند... از همان حقوق و تکالیف افراد تک تابعیتی برخوردارند. چنین اشخاصی بویژه نمی‌توانند از حمایت سیاسی دولت دومی که تبعه آن محسوب می‌شوند، علیه دولت خود برخوردار گردند.<sup>144</sup>

تسری مداوم رویه موجود در نظام حقوقی داخلی کشورهای سوسیالیستی به عرصه بین‌المللی، در مفاد خاص برخی از قوانین داخلی نیز به چشم می‌خورد؛ مثلاً قانون تابعیت جمهوری دموکراتیک آلمان مصوب 1967 در بند 1 ماده 3 مقرر می‌دارد:

---

143. همان مأخذ: ص 103.

144. همان مأخذ: ص 95.

طبق حقوق بین‌المللی شناخته شده توسط عموم دول، اتباع جمهوری دموکراتیک آلمان نمی‌توانند حقوق و تکالیف ناشی از تابعیت دیگری را در قبال دولت جمهوری دموکراتیک آلمان اعمال و ایفاد نمایند.

به طوری که ملاحظه می‌شود، در اینجا این مطلب که به عقیده مقامات دولت جمهوری دموکراتیک آلمان، حقوق بین‌الملل به اشخاص دارای تابعیت مضاعف اجازه اقامه دعوی بین‌المللی علیه هیچ کدام از دولتهای متبوعه را نمی‌دهد، به روشن‌ترین وجه بیان گردیده است.

### 3- نتیجه

قاعده عرفی راجع به تابعیت مضاعف با رویه‌های متخذه بعدی تغییر نیافته است.

در بررسی رویه کشورهای دیدیم که همه کشورهای غربی (جز ایالات متحده) و نیز کشورهای سوسیالیستی، به قاعده مرسوم عرف بین‌المللی مبنی بر اینکه یک دولت نمی‌تواند دعوی بین‌المللی از جانب فردی از اتباع خود را که در عین حال تابعیت دولت خوانده را نیز دارد، اقامه نماید،

سخت پای بند هستند. نتیجه‌گیری مزبور این اعتقاد را که تصمیمات کمیسیونهای سازش تشکیل شده بعد از جنگ جهانی دوم و رویه منزوی ایالات متحده، مورد متابعت سایر کشورها و یا محاکم بین‌المللی قرار نگرفته است، تقویت می‌نماید. رویه اقلیت هر چند می‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از تلاش تدریجی برای تغییر قاعده متداول و جاری محسوب شود، ولی چنان برد و دامنه‌ای ندارد که موجب تغییر آن بشود. استحکام، یکنواختی و صراحت کامل رویه جاری دولتها بدون شك مؤید این است که قاعده مرسوم حقوق بین‌الملل که رویه دولتها با آن انطباق کامل دارد و در واقع کاربرد آن بشمار می‌رود، کمترین خدشه‌ای نیافته است.

در اینجا باید نکته‌ای را که با مطالب گذشته راجع به منطق قاعده عرفی مورد بحث ارتباط نزدیک دارد، خاطر نشان سازم: وجود رویه دولتی - مانند مواردی که فوقاً بررسی شد - بخودی خود برای نشان دادن تداوم اعتبار هر قاعده حقوقی عرفی کافی است و طبعاً قرینه‌ای که احتمالاً خلاف آن را اثبات کند، ارزش

چندانی نخواهد داشت. در مورد قاعده تابعیت مضاعف، تعداد قرائن لازم برای اثبات نسخ این قاعده، الزاماً بایستی بسیار بیشتر از قرائن مورد نیاز در مورد هر قاعده معمولی دیگر باشد؛ زیرا همان‌طور که نشان داده شد، این قاعده چیزی جز نتیجه منطقی یکی از اصول هفتگانه حقوقی بین‌الملل، یعنی اصل تساوی حاکمیت دول نیست. قدرت حقوقی قاعده تابعیت مضاعف، بیشتر از دیگر قواعد بین‌المللی است؛ زیرا اصل تساوی حاکمیت دول که مبنای آن بشمار می‌رود، آن را در نظام حقوقی بین‌المللی صیانت نموده و باعث می‌شود که در مقایسه با سایر قواعد معمولی، کمتر دستخوش تغییرات احتمالی بشود. برای اثبات اینکه قاعده مزبور - که اینچنین به یکی از مهمترین اصول مناسبات بین‌المللی متکی است - دستخوش چنان تغییری شده که با اصل تساوی حاکمیت دول مغایرت پیدا کرده است، انبوهی از قرائن متقن ضروری خواهد بود. چنین قرائنی مسلماً در مسئله مورد بحث کنونی در دسترس نیست. در حقیقت - همان‌گونه که فوقاً نشان داده شد

– رویه موجود کلیه دول، باستثنای ایالات متحده، به نتیجه‌ای عکس این منتهی می‌شود. لذا با اطمینان خاطر می‌توان نتیجه گرفت که قاعده عرفی راجع به تابعیت مضاعف، تمام قدرت حقوقی خود را حفظ کرده و در مناسبات حقوقی بین‌المللی کاملاً مجری است.

#### 4- انتقاد بر نظریه دیوان داوری دعاوی

##### ایران – ایالات متحده در باب رویه دولتها

در اینجا لازم است نظر دیوان داوری دعاوی ایران – ایالات متحده را در دعاوی ناصر اصفهانیان<sup>145</sup> که در رأی شماره

---

**145** . ناصر اصفهانیان با ادعای داشتن تابعیت امریکایی دعاوی به خواسته وجه یک فقره چک علیه بانک تجارت در دیوان داوری مطرح کرده بود که جهت رسیدگی به شعبه دوم دیوان داوری ارجاع می‌شود. چون به اعتبار تابعیت ایرانی خواهان، به صلاحیت دیوان داوری ایران شده بود، لذا شعبه دوم دیوان طی رأی فوق‌الذکر خود، ابتدا با ورود در بحث صلاحیت، نظر خود را در باب تابعیت خواهان اعلام کرد و مقرر نمود که در این خصوص تابعیت مؤثر و غالب خواهان را ملاک تشخیص قرار می‌دهد و چون خواهان دارای علایق و وابستگی‌های بیشتری (از قبیل اقامت طولانی در امریکا، انجام خدمت سربازی در آنجا، پرداخت مالیات به دولت امریکا و...) به ایالات متحده به‌عنوان دولت

2\_157\_31 مورخ 29 مارس 1983 ابراز گردیده است، مورد توجه قرار دهیم. دیوان پس از بررسی سوابق بین‌المللی و نوشته‌های حقوقی پیرامون تابعیت مضاعف، اظهار عقیده می‌کند که رویه بین‌المللی فعلی دولت‌ها بر دکترین تساوی حاکمیت مبتنی است؛ اما به دنبال آن، شرایط و مختصات ذیل را اضافه می‌کند:<sup>146</sup>

**دکترین عدم مسئولیت (یعنی آن چیزی که در عقاید حقوقی از آن به عنوان دکترین تساوی حاکمیت یاد شده) امروزه بیشترین کاربرد را نه در مورد حمایت از دعاوی،**

---

متبوع خود می‌باشد و تابعیت امریکایی او بر تابعیت ایرانی‌اش غلبه دارد، علیهذا دعوی طرح شده از جانب یک تبعه امریکایی به شمار رفته و دیوان صلاحیت دارد. پس از صدور این رأی، چون پرونده‌های مشابهی در دیوان وجود داشت و بین نظرات ایران و امریکا در مورد دعاوی دارندگان تابعیت مضاعف در دیوان اختلاف نظر بود و به طور خلاصه دولت ایران بر این عقیده بود که این قبیل مدعیان، تبعه دولت ایران بشمار می‌روند و نمی‌توانند علیه دولت متبوع خود در مراجع ثالث طرح دعوی کنند، لذا از دیوان داوری درخواست شد که نظر تفسیری خود را در خصوص موضوع اعلام کند. هیئت عمومی دیوان داوری پس از رسیدگی‌های لازم، متأسفانه همان موضعی را اتخاذ کرد که شعبه دوم در پرونده اصفهانیان اعلام کرده بود. در خصوص این پرونده و رأی هیئت عمومی در نظر است که مقالات بیشتر و مفصل‌تری چاپ شود.

«مجله حقوقی»

146. رأی، صفحه 13 متن فارسی.

بلکه در موارد حمایت سیاسی و کنسولی از افراد دارای تابعیت مضاعف که عملاً در کشوری که آنان را اتباع خود می‌شناسد، حضور دارند، پیدا کرده است. در اینگونه موارد، حمایت رسمی، علیرغم وجود دیگر علایق واقعی با دولت حمایت کننده، مردود شناخته می‌شود. (رجوع شود به باتیفول ولاگارد - صفحه 80).

توقیراً باید گفت که این نظر درست نیست و دو ایراد بر آن وارد است: اول اینکه تفکیک بین حمایت سیاسی و کنسولی از یک طرف و «حمایت از دعاوی» (یعنی حمایت قضائی بین‌المللی) از طرف دیگر، درست به نظر نمی‌رسد. قاعده عرفی تابعیت مضاعف که به موجب آن یک دولت نمی‌تواند از جانب اتباع خود علیه دولت دیگری که اتباع مزبور از تابعیت آن نیز برخوردارند، اقدام نماید، شامل هرگونه اقدام بین‌المللی، اعم از حمایت سیاسی یا کنسولی و یا حمایت قضائی است و تصمیمات قضائی و رویه‌های عملی دولتها - که فوقاً نقل شد - جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در این خصوص باقی نمی‌گذارد. در اینجا کافی است یکبار دیگر اظهارات

دولت ایالات متحده در کمیسیون سازش ایتالیا - ایالات متحده در دعوی استرانسکی - مرژه را در چهارچوب رسیدگی قضائی نقل کنیم:

اصلي که به موجب آن يك دولت نمی‌تواند از يکي از اتباع خود عليه دولتي که فرد مزبور تابعیت آن را نیز دارا است حمایت سياسي به عمل آورد، در پیمان صلح منعقدہ با ایتالیا قابل اعمال نیست (زیرا اصل تساوي مزبور بر تساوي حاکمیت دول استوار است و ایتالیا يك دولت مغلوب و مآلاً غير حاکم بود).<sup>147</sup>

این اظهارات ایالات متحده بدون تردید تا آنجا که به اصل مورد بحث مربوط می‌شود، صحیح است و آنچه که بایستی در اینجا اضافه شود این است که غرض آن کشور از اشاره به «حمایت سياسي»، دقیقاً همان مفهوم دادرسی قضائی بین‌المللی است و مقصود از آن به طور صریح و روشن این است که اصل مزبور در دادرسی نزد محاکم بین‌المللی نیز الزاماً اعمال شده است.

---

147. Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 238.

دومین ایرادی که بر رأی دیوان داور دعوای ایران - ایالات متحده وارد می‌باشد این است که به غلط می‌گوید رویه دول فقط در مواردی که تبعه مضاعف عملاً در کشوری که اقدامات سیاسی یا کنسولی توسط دیگر دولت متبوع وی علیه آن به عمل آمده، حضور داشته است مؤید اصل تساوی حاکمیت (یعنی باصطلاح دکترین عدم مسئولیت) بوده است. با توجه به بررسی رویه دول که فوقاً صورت گرفت، این اظهار نظر نادرست می‌نماید. حتی نگاهی اجمالی به موارد متعدد یاد شده در فوق، قرائن انکارناپذیری به دست می‌دهد که دولتها در خودداری از مداخله به نفع تبعه مضاعف، هیچ اهمیتی به واقعیت حضور عملی وی در قلمرو دولت دیگری که تبعه آن نیز بشمار می‌رود، نداده‌اند.

#### 4

### موضوع تابعیت مضاعف در دیوان داوری دعوی ایران - ایالات متحده

اکنون با توجه به بررسی حقوق بین‌الملل عرفی که فوقاً صورت گرفت، می‌توان مسئله تابعیت مضاعف در دیوان داور دعوای ایران - ایالات متحده را مورد بحث قرار داد.

بدیهی است قبل از هر چیز باید دید که آیا بیانیه‌های مربوط به تشکیل داور، روشن‌کننده این موضوع هست یا خیر؟ زیرا فقط در صورت فقدان مقررات صریح قراردادی است که می‌توان به حقوق بین‌الملل عرفی استناد کرد.

### **1- مقررات بیانیه حل و فصل دعوای در رابطه با مسئله تابعیت**

مسئله اینکه چه کسی می‌تواند نزد دیوان داور اقامه دعوی نماید، در مواد 2 (بند 1) و 7 (بند 1) مشخص گردیده است. (البته بند 2 ماده 7 نیز بایستی ملحوظ گردد). بند 1 ماده 7 از اهمیت خاصی برخوردار است که مقرر می‌دارد:

مقصود از «تبعه» ایران یا ایالات متحده، بسته به مورد، الف - شخص طبیعی است که تبعه ایران یا ایالات متحده باشد...

تفسیر تحت‌اللفظی این قاعده با توجه به بند 1 ماده 31 کنوانسیون وین در باب قانون عهدنامه‌ها روشن نمی‌کند که بیانیه، مسئله تابعیت مضاعف را - خواه طبق دکترین تساوی حاکمیت و خواه طبق دکترین تابعیت غالب و مؤثر- حل کرده است. حقیقت این است که ماده مزبور مسئله تابعیت مضاعف را، که در واقع تدوین کنندگان بیانیه آن را بلا تکلیف گذاشته‌اند، اصلاً مورد توجه قرار نداده است.<sup>148</sup>

این موضوع ابدأ مایه تعجب نیست؛ زیرا همان‌طور که بررسی قراردادها و دادرسی‌های بین‌المللی و دعاوی حقوقی مربوطه نشان می‌دهد معمولاً در این‌گونه قراردادها مسئله تابعیت مضاعف مورد توجه قرار نمی‌گیرد و دقیقاً به همین علت است که بسیاری از محاکم بین‌المللی ناگزیر از رسیدگی به این مسئله بوده‌اند. اگر در قراردادهای بین‌المللی

---

**148.** نظر دولت ایران با این نظر مؤلف متفاوت است.  
«مجله حقوقی»

این مسئله حل شده بود، احتیاجی نبود که محاکم بدان رسیدگی نمایند. در این رابطه ممکن است نقل رأی صادره در دعوی استرانسکی - مرژه مفید باشد؛ زیرا رهنمودهای روشنی از لحاظ تفسیری در این زمینه به دست می‌دهد. کمیسیون سازش پس از عطف توجه به مقررات مربوط به عهدنامه صلح با ایتالیا می‌گوید:

علیهذا روشن است که در بند فرعی 1 هیچ اشاره مستقیم یا غیرمستقیمی به تابعیت مضاعف نشده است. این موثقت‌ترین دلیل است که مسئله به ذن تدوین کنندگان عهدنامه خطور نکرده است. اگر به ذهن آنان خطور کرده بود، احتمال بسیار داشت که لااقل آن را در تعاریف بگنجانند؛ زیرا این مسئله حقوقی قبلاً موجب بروز اختلافات و داوریهای متعدد در سطح بین‌المللی گردیده است.<sup>149</sup> ظاهراً ملل متفق می‌توانستند در عهدنامه... قاعده خاصی ناظر بر موارد تابعیت مضاعف، جدا از و یا حتی مغایر با قواعد شناخته شده حقوق بین‌الملل بگنجانند و چنین تعهدی از لحاظ حقوقی برای دولت ایتالیا الزام‌آور می‌بود.

---

149 . Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 239.

به هر حال آنان چنین نکردند و چه در حقوق بین‌الملل و چه در حقوق داخلی، این یک اصل پذیرفته شده جهانی است که هر تعهد قراردادی (و عهدنامه، به اقتضای ماهیت خود چنین است) بایستی فقط در محدوده آنچه که بر آن توافق شده است، ایفا شود.<sup>150</sup>

مطلب فوق بسیار مهم است؛ زیرا اهمیت این نکته را بحق یادآور می‌شود که تدوین کنندگان عهدنامه با توجه به سوابق معروف دعاوی حقوقی راجع به تابعیت مضاعف، اگر می‌خواستند می‌توانستند به این مسئله نیز پردازند. با اینکه بیانیه هیچ مقررات خاصی در باب مسئله تابعیت مضاعف ندارد، ولی این مسئله توسط دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده در دعاوی ناصر اصفهانیان مطرح گردیده است.<sup>151</sup> با توجه به اینکه بیانیه مورد بحث، مسئله تابعیت مضاعف را حل نکرده است،<sup>152</sup> لذا بایستی به حقوق بین‌الملل عرفی، با عطف توجه به اصول

---

150. همان مأخذ: ص 240.

151. رأی شماره 31-2-157، صفحه 7 متن فارسی.

152. نظر دولت ایران با این نظر مؤلف متفاوت است.

معتبر تفسیر (مندرج در بند پاراگراف 3 ماده 31 کنوانسیون وین فوق‌الذکر) که در دعاوی استرانسکی - مرژه<sup>153</sup> و ناصر اصفهانیان<sup>154</sup> به آنها اشاره رفته است، متوسل گردید.

## 2- ضرورت استناد دیوان به قاعده عرفی مندرج در ماده 4 کنوانسیون 1930 لاهه - انتقاد بر رأی صادره در دعاوی ناصر اصفهانیان

چون دیوان ناگزیر است که به حقوق بین‌الملل عرفی استناد جوید، قاعده مربوطه در این مورد همان است که در ماده 4 کنوانسیون 1930 لاهه ذکر شده و پیوسته حتی بعد از جنگ جهانی دوم نیز توسط دولتها مراعات گردیده است.

در این رابطه باید نظری را که دیوان داور دعاوی ایران - ایالات متحده در دعاوی ناصر اصفهانیان در مورد قاعده عرفی مربوط به تابعیت مضاعف ابراز

---

153 . Reports of international arbitration awards, vol. 14, p. 241.

(«چون عهدنامه هیچ ضابطه‌ای در مورد رسیدگی به تابعیت مضاعف پیش‌بینی نکرده است، لذا کمیسیون بایستی به اصول کلی حقوق بین‌الملل مراجعه نماید»).

154. رأی - صفحه 7 متن فارسی.

نموده است، مورد توجه قرار داد. دیوان چنین اظهار نظر کرده است:

در اعمال قواعد حقوق بین‌الملل، دیوان خود را در وضعیتی شبیه وضعیت دادگاه یک کشور ثالث که با دعوی یک فرد دو تابعیتی علیه یکی از دولتهای متبوعه خود مواجه گردیده باشد، می‌داند... طبق ماده 5 کنوانسیون لاهه «در یک کشور ثالث با شخصی که بیش از یک تابعیت داشته باشد، باید همانند شخصی که فقط یک تابعیت دارد رفتار شود»... و کشورهای ثالث ممکن است در قلمرو خود از میان تابعیتهایی که شخص دارا است، منحصراً یا تابعیت کشور اقامتگاه اصلی وی و یا تابعیت کشوری را که طبق شواهد موجود علایق واقعی بیشتری با آن دارد، به رسمیت بشناسد.<sup>155</sup>

دیوان در دنباله رأی خود مجدداً به این مسئله بازگشته است و چنین می‌گوید:

ثالثاً دیوان به‌عنوان یک هیئت داور بین‌المللی که طبق عهدنامه تشکیل شده، جانشین محاکم داخلی هر دو کشور گردیده است و از انعطافی که در هیچ کدام از محاکم داخلی دو کشور وجود ندارد، برخوردار

---

155. رأی شماره 31-2-157: ص 8 متن فارسی.

می‌باشد. لذا دیوان داوری بالاخص در مواجهه با تعارض قوانین تابعیت، بی‌شبهت به محاکم کشورهای ثالث نیست.<sup>156</sup>

توقیراً باید گفت که استدلال دیوان در این خصوص سفسطه‌آمیز بوده و مبنای آن درک نادرستی است که از تفاوت بین مواد 4 و 5 کنوانسیون لاهه یا - به همین ترتیب - تفاوت بین **یک دادگاه بین‌المللی** در رسیدگی به مسئله تابعیت مضاعف در دعوایی که خواهان، تابعیت هر دو کشور طرف دعوی را دارد، با **محاکم داخلی** یک کشور ثالث که به دعوی فردی که تابعیت دو کشور دیگر را دارد رسیدگی می‌نماید، پیدا کرده است. همان‌طور که در رأی شماره 2\_157\_31 خاطرنشان شده است، دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده **یک دادگاه بین‌المللی** است و بایستی به مسئله تابعیت مضاعف اشخاصی که تابعیت هر دو کشور ایران و ایالات متحده دارند، رسیدگی نماید. بدین‌ترتیب معلوم نیست چطور می‌توان دیوان داوری را شبیه محاکم **داخلی** یک کشور ثالث دانست؟ حتی اگر نظراتی که در نشریات حقوقی ایتالیایی

---

156. همان مأخذ: ص 14 متن فارسی.

در رابطه با محاکم مختلط داوری متشکله بعد از جنگ جهانی اول ابراز شده است بر این دادگاه نیز اطلاق گردد، بازم تأثیری در نتیجه نخواهد داشت؛ زیرا طبق عقیده نویسندگان ایتالیایی،<sup>157</sup> محاکم مختلط داوری، (به عقیده آنزیلوتی) «**هئیت‌های فضایی مشترک بین دو دولت**»<sup>158</sup> بوده و توأمأ در چهارچوب نظام حقوق داخلی هر دو کشور که بین آنها بایستی حکم صادر می‌کردند، عمل می‌نمودند و لذا طرزکار آنها همانند محاکم داخلی هر یک از دو کشور بود. حال بدیهی است که دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده، حتی به فرض اینکه به عنوان محکمه داخلی مشترک بین دو دولت طرف اختلاف تلقی شود - که البته این نظر قطعاً ناصواب است - بایستی توأمأ و مشترکاً به‌عنوان یک دادگاه ایرانی - امریکایی و یا اینکه به‌عنوان یک دادگاه ایرانی یا امریکایی عمل کند و

---

157. ANZILOTI; corso di diritto internazionale (1928), iv ed. 1955, pp. 122-123. CAVAGLIERI; corso di diritto internazionale, III ed. 1934, p. 125. Dienat diritto internazionale e pubblico, 1930, I, p. 311. PERASSI; Lezioni di diritto internazionale, 1932, p. 178, BALDONI; gli institut, delle unioni internazionale, rivista di diritto internazionale, 1931, vol. 25, p. 381. MAROWSKI, l'organisation actuelle de l'arbitrage international, hague recuer, 1931-II, p. 298.

158. همان مأخذ: ص 122.

هرگز نمی‌تواند به‌عنوان محکمة داخلی يك کشور ثالث عمل نماید.

بدین ترتیب به ضرس قاطع می‌توان گفت که ماده 5 کنوانسیون لاهه حداقل ربطی به دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده ندارد. این دادگاه در رسیدگی به مسئله تابعیت مضاعف مدعیان، یعنی در واقع دعاوی مطروحه توسط آن دسته از اتباع امریکا که تابعیت ایرانی را نیز دارند، چاره‌ای جز اقدام به‌عنوان يك دادگاه بین‌المللی و اعمال قاعده عرفی مربوطه یعنی قاعده مدونه در ماده 4 کنوانسیون 1930 لاهه ندارد.<sup>159</sup>

### 3- عوامل تأیید کننده حاکمیت دکترین مساوات در مسئله تابعیت مضاعف در دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده

استناد دیوان به این قاعده عرفی که تبعه یکی از دو کشور طرف اختلاف نمی‌تواند علیه کشور دیگری که تابعیت آن را نیز دارد اقامه دعوی نماید، با هدفی که از تشکیل دیوان منظور بوده منطبق

---

159. این نظر مؤلف مبتنی بر این فرض است که بیانیه‌های الجزایر نسبت به موضوع ساکت است که در این صورت نوبت به اعمال قاعده عرفی می‌رسد.

است. همان‌طور که در اصل «ب» بیانیة عمومی آمده است «قصد» هر دو طرف، «ختم کلیة دعاوی مطروحه بین دولت هر طرف با اتباع طرف دیگر» و فیصله بخشیدن به کلیة این قبیل دعاوی از طریق داوری لازم‌الاجرا است.<sup>160</sup> بنابراین قصد طرفین امضا کننده بیانیه، ختم دعاوی موجود بین اتباع یک دولت با دولت متبوع خودشان نبوده است. ایرانیانی که تابعیت امریکایی نیز دارند، چون در خارج از چهارچوب بیانیه قرار می‌گیرند می‌توانند دعاوی مربوط به اموال موجود خود در ایران را نزد محاکم داخلی ایران مطرح نمایند.

نکته دیگری نیز وجود دارد که بی‌مناسبت نیست یادآوری شود. اعمال قاعده عرفی فوق‌الذکر همان طوری که قبلاً گفته شد - موجب جلوگیری از سوء استفاده و تقلب افراد دارای تابعیت مضاعف می‌گردد. در مسئله مورد بحث، قوانین تابعیت ایران منجز و قاطع است؛ زیرا اتباع ایران فقط در صورتی می‌توانند ترک تابعیت کرده و تابعیت خارجی تحصیل نمایند که به سن 25 سال تمام رسیده

---

160. تأکید اضافه شده است.

باشند، هئیت وزیران خروج آنان را از تابعیت اجازه دهد و خدمت تحت‌السلطه را انجام داده باشند. علاوه بر این بایستی ظرف مدت یک سال از تاریخ ترک تابعیت، کلیه حقوق خود را بر اموال غیرمنقول به اتباع ایرانی منتقل نمایند. به این نکته مهم نیز باید توجه داشت که طبق ماده 989 قانون مدنی ایران، اگر اتباع ایرانی بدون رعایت مقررات فوق‌الذکر تابعیت خارجی تحصیل نمایند. آن تابعیت «کانلم یکن بوده و تبعه ایران شناخته می‌شوند».

تعیین اینکه تحت چه شرایطی ایرانیان می‌توانند تابعیت خود را ترک نمایند، منحصراً در صلاحیت دولت ایران است و این شرایط با معیارهای بین‌المللی مربوط به تابعیت یا قواعد حقوق بین‌الملل مربوط به حقوق بشر مغایرتی ندارد. البته ایرانیان از مقررات منجز و قاطع قانون تابعیت ایران مطلع و مکلف به رعایت مفاد آن هستند و چنانچه مقررات مزبور را نادیده بگیرند بایستی کلیه عواقب آن را نیز بپذیرند. آنان نمی‌توانند هم از مزایای حقوقی که

به عنوان تبعه ایران دارا هستند و هم از حقوقی که به عنوان تبعه خارجی به آنها تعلق می‌گیرد، برخوردار گردند. این نکته که تغییر تابعیت به قصد تقلب صورت گرفته است، اگر در دعوی ناصر اصفهانیان مورد توجه دیوان داورای دعوی ایران - ایالات متحده واقع شده بود، بیشتر به واقعیت نزدیک می‌بود.